



● ●

له و علیه سازش؛
سخن گفتن از انقلابی گری، عدالت طلبی
و آرمان خواهی دشوار است. کاری نداریم
با آن هایی که دارند نان می خورند از
گفتن از انقلاب و عدالت یا شعر سرودن
برای آرمان ها.. کاری نداریم با کسانی که
بازیگری می کنند برای این نقش ها..
کاری نداریم با.. بگذریم..

ما، ته مانده های نسل سوم و نوبرانه
های نسل چهارم، قرار است کمی راجع
به خودمان سخن بگوییم.. راجع به
خودمان و تکلیفمان با همین دو سه
کلمه ساده: انقلاب، عدالت، آرمان..
مشهد امام زادگان عشق بی گمان آوردگاه
شایسته ای است برای این محاسبه..

“

تمامش کنید این شام شوکران را..

روح الله؛ پاپ مسلمان یا رهبری انقلابی..

نان آجر؛ کتاب داغ..

عدالت خواهی بعضی ها بومی دهن..

پرواز حماقت ها..

آیا وکیلیم شما را به عقد انقلاب در آورم..

جنگ فرمندی دفاع مقدس نیست؛ حمله مقدس است..

راهیان اجباری، راهیان کراواتی..

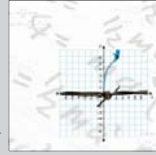
۱۸

آیا وکیلیم شما را به عقد انقلاب در آورم..
گاهی روزمرگی حاصل از غرق شدن در برکه
زندگی نباتی راه را بر عبور از مرزهای منفعت
می بندد!



۲

ریاضیات و هندسه سبک انقلابی زندگی..
انقلابی بودن نه لباس است که بتوان خرید و
پوشید، نه ادا و اطوار است که بتوان در نقش
آن بازی کرد.



۲۴

لیلی بامن نیست..
ما آدم هایمان را از فراوانی، چند تا چند تا
بازنشسته می کنیم! شخصیت های بزرگمان را
قاب می کنیم برای روی طاقچه!



۶

جنگ فرهنگی، دفاع مقدس نیست؛
حمله مقدس است..
مادستمان در فرهنگ خالی نیست.. شاید باید
بگوییم دستمان تتبل است!



۲۸

فال خون
ای کاش دلالت قیمت شهادت پیدا می شد
و جمشید بسم الله تقوا، تا بر روی چهار پایه
می رفت و قیمت تقوا را به مناقصه می گذاشت..



۱۱

توپ و تانک که فرهنگ نیست..
مهم ترین است که زحمت را یکسره به دوش
توپ و تانک و رمل و سیم خاردار نیندازیم.



۳۶

پرواز حماقت ها..
با این حساب احمقانه است که انقلابی گری
برایمان یک نوستالژی نеше کننده باشد!



۱۴

سفرنامه راهیان..
آیا حضور حاضر غایب شنیده ای؟!



۳۸

عدالت خواهی بعضی ها بومی دهد..
چه گونه فکری مضحکی است که بخواهیم
عقلانیت را، مصلحت سنجی منکی به کیاست را و
سیاست ورزی ربانی را از عدالت خواهی حذف کنیم..



۱۶

راهیان اجباری؛ راهیان کراواتی..
فرهنگ وزارت خانه ای شده خیلی زود به دام
بی فرهنگی می افتد!



هوا لمصور..



صاحب امتیاز:

مرکز طبع و نشر فرهنگ آرا

مدیر مسئول: یاسر جلالی

سر دبیر: مجتبی کشوروی

تحریریه:

حامد بخشی، امیرحسین رضوانی، محمد گودرزی،
محمد امین نصیری پور، سیده فاطمه نعمتی

همکاران تحریریه:

فاطمه سادات سجادی، سعید گودرزی، سبانه

با مطالب و گفتگوهای از:

محمدصادق شهبازی، حمید جیهانی، محمدالله حلیم‌اف،
محمد ودود حیدری، محمد حسین روزبهانی، حجت
الاسلام محمدرضا کتابی، فاطمه سادات موسوی

سرپرست هنری: علی دریابیگی

تصویرگری: زهرا نجم

صفحه‌آرایی: فاطمه لطفی آذر

حروفچینی و نمونه‌خوانی: زهرا خلجی

ویراست: حسن صفایی نژاد

نشانی: بزرگراه شهید نواب صفوی (شمال)، قبل از پل
کمیل، نبش خیابان محبوب مجاز ساختمان دماوند ۲،
پلاک ۲۵۷، طبقه هشتم. (کد پستی: ۱۳۳۱۶۱۵۸۷۳)

تلفن: ۵۵۴۳۱۱۷۲

نماین: ۵۵۴۳۱۱۸۷

پیامک: ۳۰۰۰۱۵۷۸

تارنما: www.peyvesht.ir

ایمانه: info@peyvesht.ir

دفتر نشر

۴۲

چگونه یخ یک انقلابی نمآب می شود...
گاهی کار به خودزنی می‌رسد!



۴۵

مغزهایی که ارزش گلوله را دارند...
برای شهادت گاهی باید مغزها را به کار
بیندازیم!



۵۰

از دوشنبه تا شلمچه...
مقاومت الف‌بابی همه شمول دارد..



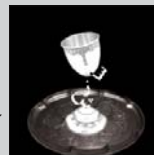
۵۳

روح‌الله؛ پاپ مسلمان یا رهبری انقلابی...
گاهی یک آدم را با تکرار بخشی از حرف‌هایش و
کمتر گفتن از بخش دیگری می‌توان شخصیتی غیر
از آن چه در واقع بوده یا هست جلوه داد.



۵۸

تمامش کنید این شام شوکران را..
بیا کوناه نیاییم از کنجکاوای در معنای این واژه، در تبار این
کلیدواژه که هر بار می‌شنوی آن را گویی کینه‌ای مقدس را
در دل تو بیدار می‌کند و مردانگی‌ات را فراموشی خواند..



$$kx \rightarrow m \frac{d^2x}{dt^2} = -kx$$

$$+kx=0 \rightarrow \frac{d^2x}{dt^2} + \frac{k}{m}x=0$$

$$F = -kx \rightarrow m \frac{d^2x}{dt^2} = -kx$$

$$\frac{d^2x}{dt^2} + kx = 0 \rightarrow \frac{d^2x}{dt^2} + \frac{k}{m}x = 0$$

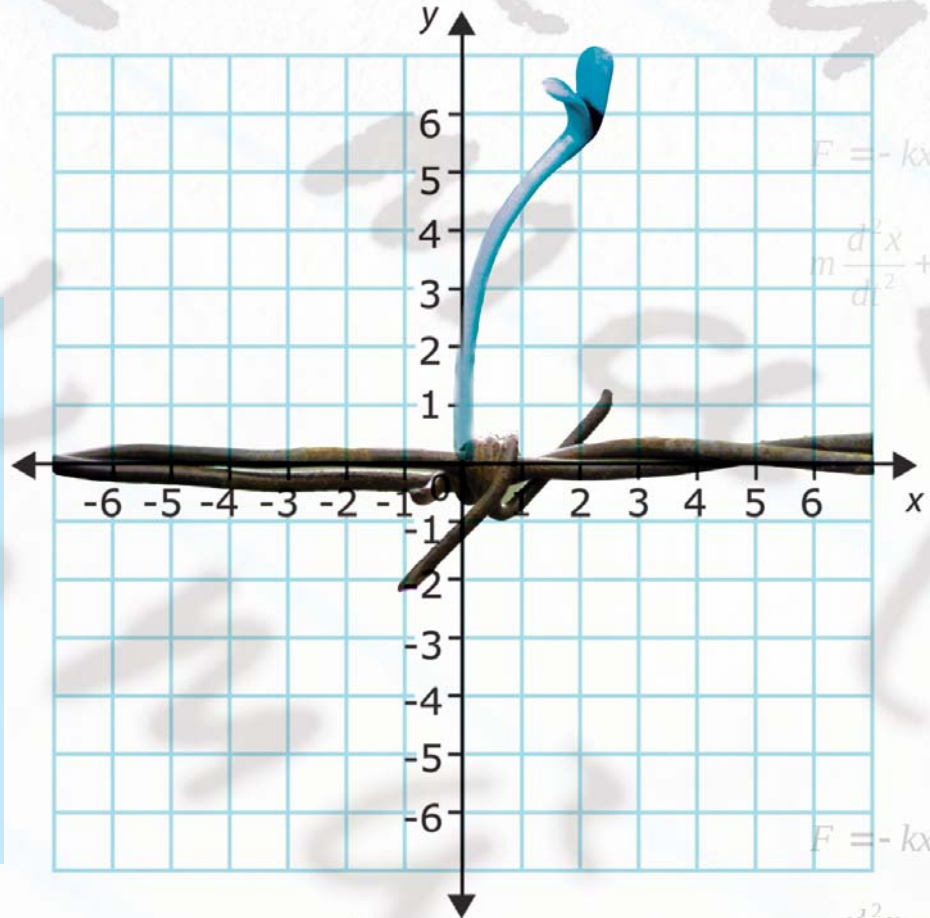
ریاضیات و هندسه

$$= -kx$$

$$\frac{d^2x}{dt^2} + \frac{k}{m}x = 0$$

محمد حسین روزبهانی

تکلیف انقلاب روشن است.
انقلاب یعنی انقلاب..انقلابی
بودن هم یعنی غیرانقلابی
نبودن..نمی شود هم انقلابی
باشیم هم مانند یک غیر
انقلابی زندگی کنیم.وقتی
می گوئیم انقلابی ام یعنی
مختصاتی دارم که با انقلاب
تناسب دارد. انقلابی بودن نه
لباس است که بتوان خرید و
پوشید، نه ادا و اطوار است که
بتوان در نقش آن بازی کرد.
انقلابی گری حاصل تربیت
است. آدم ها یا انقلابی تربیت
می شوند یا غیرانقلابی.



$$F = -kx \rightarrow$$

$$m \frac{d^2x}{dt^2} + kx = 0$$

$$F = -kx \rightarrow$$

$$= -kx$$

$$F = -kx \rightarrow m \frac{d^2x}{dt^2} = -kx$$

{ریاضیات!}

زندگی

ق

$$m \frac{d^2 x}{dt^2} + kx = 0 \rightarrow \frac{d^2 x}{dt^2} + \frac{k}{m} x = 0$$

می‌شوند. در حقیقت این واقعیتی است که در عمل خود را نشان داده است و حتی سرنوشت انقلاب‌ها را نیز همین انقلابیون رقم زده‌اند به طوری که انقلاب کبیر فرانسه که از آن به عنوان انقلابی مرجع در جهان غرب نام برده می‌شود، در کش وقوسی ۱۰ تا ۱۲ ساله واژگون شده و به دست یکی از انقلابیون به نام «ناپلئون» به یک دیکتاتوری بدل می‌شود. اگر انقلاب اسلامی مان رهبری چون امام خمینی (ره) نداشت چه بسا سرنوشت آن چیزی مشابه بیشتر انقلاب‌های پیش از خود می‌شد. امام خمینی (ره) در واقع فرای خودسازی‌اش، نیروهای انقلابی تربیت کرد که درس اخلاق و زیستن را بیش از جنگ و مبارزه می‌دانستند و از این رو در میدان‌های مبارزه، نبردی اخلاقی را در پیش گرفتند. پس در میدان نبرد در برابر هیچ عمروعاص مذاکره‌کننده‌ای کوتاه نیامدند و در برابر هیچ اعلامیه حقوق بشر به نیزه شده‌ای از اجرای احکام الهی سر باز نزدند.

اصول و مختصات که انقلابیون از انقلاب‌شان تعریف می‌کنند از مهم‌ترین انگیزه‌هایی می‌شود که سبک زندگی انسان‌ها را پس از رخداد انقلاب، تعیین می‌کند. برای انقلاب اسلامی ما، انقلابیون مختصاتی را در ذهن خود تعریف کرده بودند و شاخص‌هایی را برای سنجش وضع حال و آینده‌شان تجسم کرده بودند که برایشان سال‌های پس از مجاهدت‌های

معمولا در ریاضیات جهت تعیین و ترسیم رفتارها و الگوهای معادله، نیاز به یک دستگاه مختصات است تا بدانیم در هر زمان یا مکان، تابع مورد بحث چه جوابی خواهد داشت. در مهندسی فرهنگی انقلاب و انقلابیون می‌توان مختصاتی برای انقلاب و الگوی آن تعریف کرد. مختصات دوی بعدی یک انقلاب را دو خط شاخص عمود برهم تشکیل می‌دهند که خط قائم، زمان و خط افقی حوادث و رخداد‌های گوناگون است. تنها کسانی در این دستگاه مختصات درست و منطبق با رویکرد و نمودار انقلاب در برابر حوادث مختلف زمان‌های گوناگون، عکس‌العمل درستی نشان می‌دهند که الگو و فرمول انقلاب را درک کرده باشند. اگر کسی الگو و فرهنگ انقلاب را شناخته باشد، دیگر مهم نیست که نسل چندمی باشد، در کدام میدان مبارزه باشد، جنگ سخت یا جنگ نرم، عکس‌العمل او برابر است با عکس‌العمل دیگر انقلابیون در دیگر میدان‌ها. الگو و فرهنگ انقلاب، آرمان‌ها و خواست‌های انقلاب همراه با روش‌ها، یا به عبارت بهتر، هدف‌ها و وسیله‌های مورد تأیید یک انقلاب است. شناخت صحیح و دانستن این هدف‌ها و وسیله‌ها همان بصیرتی است که امروز همه به دنبال تعریف و توصیفش می‌نویسند و می‌خوانند.

از منظر دیگر چنین می‌توان گفت که انقلاب‌ها بیش از آن که به رویدادهای شان شناخته شوند با انقلابیون‌شان شناخته



$$F = -kx \rightarrow m \frac{d^2 x}{dt^2} = kx$$

گوناگون مانند اعلامیه پخش کردن ها، سخنرانی کردن ها، دیوارنویسی ها، راهپیمایی ها و در شهر و روستاها از دست ساواک فرار کردن ها، هیچ یک باعث نشد تا بخواهند پس از انقلاب به آسایشی خیالی برسند و بر سکوی منفعت طلبی تکیه زنند. زیرا آنان هرگز در ایام قبل از انقلاب برای سود و منفعت های مادی به آرمان اسلامی شان نمی اندیشیدند و تنها اجرای احکام الهی و رضای او در نظرشان بود، از این رو پس از انقلاب در مقابله با خراب کاران و منافقین ۸ سال دفاع مقدس، یک لحظه هم صحنه را خالی نکردند و همه این ها را ادامه مبارزه شان می دیدند. آنان که در راه رضای خدا برای پیروزی انقلاب اسلامی از جان خود گذشتند چگونه در پاسداشتش از جان و مال و عمر خود دریغ کنند؟

این گونه بود که در ایام جنگ تحمیلی آنان که فرزندی را در سال های قبل از انقلاب در این راه از دست داده بودند مانع از جبهه رفتن فرزندان دیگرشان نشدند، آنان که فرزندی در جنگ به انقلاب تقدیم کردند از فرزند دوم و سوم شان نیز دریغ نکردند و می دانستند در این معامله رضای خدا را کسب خواهند کرد. این نکته مرجع زندگی شان بود. آن ها که در آن ایام شهید شدند اگر امروز بودند بر اساس همان تفکر هرگز پس از جنگ و اعلام پیروزی مان، منتظر رفاه طلبی و آسودگی نمی شدند که می دانستند چنان که رهبر انقلاب فرموده بود تا مبارزه هست ما هستیم و پایان جنگ برای انقلابیون پایان مبارزه

نبود. اما چرا در این میان عده ای از انقلابیون یا بهتر است بگوییم عده ای که هم پای انقلابیون می آمدند از ادامه این سبک زندگی سر باز زدند. مگر این مدل زندگی کردن چه اشکالاتی داشت؟ اولین ایراد زندگی به سبک یک انقلابی، در دید آن ها، همین مبارزه تا پایان ظلم در جهان بود. پس این مبارزه بالاخره کی تمام می شود؟ آیا این همه مبارزه غنیمتی هم در پی خواهد داشت و یا این غنائم چه مقدار است و چگونه تقسیم می شوند؟ آنان دنیای خود را تنها با معادلات بررسی میزان غنائم با مبارزه انقلابیون پیوند زده بودند و زمانی که دیدند غنیمت های مادی آن چیزی نیست که می پنداشتند، سخن از رفاه و رفاه طلبی زدند. آیا این انقلاب برای مردم رفاه هم می آورد؟ آیا رفاه از ضروریات زندگی نیست؟ طرف آنان که در میدان های مبارزه بودند هرگز به رفاه نمی اندیشیدند اما رفاه را برای این گروه با مبارزه شان به دست آورده بودند. در این رفاه و آسایش بود که آن عده کم توانستند رفاه طلبی شان را تثویز کنند. دومین ایراد مادی گرایانه به دیدگاه مبارزه این بود که چرا بیش از توان مادی مان حرکت می کنید و قله های بزرگ را فتح می کنید؟! آنان که توکل به خدا را طور دیگری معنا می کردند مدام نگران بودند که با این امکانات چگونه می توان در مقابل دو ابرقدرت جهان ایستادگی کرد؟ آیا بهتر نیست به یکی از ابرقدرت های جهان مایل



- آنان که در**
- میدان های مبارزه**
- بودند هرگز به رفاه**
- نمی اندیشیدند**
- اما رفاه را برای این**
- گروه با مبارزه شان**
- به دست آورده**
- بودند. در این**
- رفاه و آسایش**
- بود که آن عده**
- کم توانستند**
- رفاه طلبی شان را**
- تثویز کنند.**



شویم؟ حال که ما می‌گوییم «مرگ بر آمریکا»، برویم به سمت کمونیست‌ها که در این مسیر هم مبارز شویم؟ کوپن‌ها پخش شد و علائق چپ آشکار شد اما ناگهان امام خمینی (ره) با ارسال نامه‌ای به «گورباچوف» آب پاکی را بر دستان خیال‌باف این گروه پاشید. شاید دریابند که قدرت مبارزه ما به میزان توکل مان به خدا است. بهتر است بررسی سبک زندگی را از دیدگاه آنان به همین دو اشکال تراشی ختم کنیم و بیشتر به دیدگاهی بپردازیم که تاکنون در عرصه‌های گوناگون نتیجه‌های شگرف و بزرگی را برایمان به ارمغان آورده است. به این بیندیشیم که چگونه «جهان‌آرا» برای دفاع از خرمشهر نگفت «وقتی رئیس جمهور وقت» مملکت امکانات نمی‌دهد، من بروم با یک کلاشینکف که چه؟!». به این بیندیشیم که چرا «شهید آوینی» برای سرودن فیلم‌های عاشقانه و عارفانه در مدح و توصیف شهدا و مبارزین، منتظر بودجه‌های کلان و دعوت مسئولین وزارت فرهنگ و ارشاد یا رسانه ملی نشد؟! به این بیندیشیم که چرا امروز عده‌ای در میدان مبارزه با تحریم‌های اقتصادی آرمان‌های زیبایمان را فراموش کرده‌اند و احساس می‌کنند در برابر سختی‌های مبارزه هیچ شیرینی وجود ندارد؟! چه کنیم تا روحیه جهاد و شهادت در میانمان زنده باشد، آن‌گاه اگر شکم‌هایمان هم خالی باشد مانند اسرایمان در زندان‌های بعث حتی حاضر به آه کشیدن هم نخواهیم شد. پاسخ بسیار ساده و



به این بیندیشیم که چگونه «جهان‌آرا» برای دفاع از خرمشهر نگفت «وقتی رئیس جمهور وقت» مملکت امکانات نمی‌دهد، من بروم با یک کلاشینکف که چه؟!». به این بیندیشیم که چرا «شهید آوینی» برای سرودن فیلم‌های عاشقانه و عارفانه در مدح و توصیف شهدا و مبارزین، منتظر بودجه‌های کلان و دعوت مسئولین وزارت فرهنگ و ارشاد یا رسانه ملی نشد؟!.

روشن است. کافی است به خویشتن خویش بازگردیم و خیال‌پردازی‌ها و هوس‌هایی را که شیطان در اعماق وجودمان مشتعل کرده است، خاموش کنیم. آن‌گاه نگاه کنیم هدف و انگیزه‌مان از زندگی چیست؟ آیا همین خوردن و خوابیدن است و تلاش کنیم تا بهتر بخوریم و در جای نرم‌تر بخوابیم؟ اگرچه حتی رسیدن به این هم با وجود استعمارگران امکان‌پذیر نیست زیرا آن‌ها می‌خواهند همه جهان تبدیل به «کنگو» و «مالی» و «افغانستانی» شود که هرگز نتواند در برابر آن‌ها قدامت کند و دیگر حتی چون گذشته راضی به حکومت‌های دست‌نشانده هم نیستند.

پس اگر به طور منطقی ارتباط خودمان را با دنیای خارجمان از خانه‌مان تا کشورمان و از کشورمان تا دیگر کشورها بررسی کنیم مشاهده می‌شود هیچ راهی به جز مبارزه برایمان نمانده است. مبارزه‌ای که یک سویش شهادت است و یک سویش پیروزی. یا در این راه شهید می‌شویم که رستگار شده‌ایم و یا پیروز. این عبارت معنای شهادت‌طلبی است که «ترس از مردن، تا زندگی کنی» و آن‌چه که بعد از این باور در این دنیا به دست می‌آید زندگی پایدار، سرفرازانه و بدون سایه ترس و نگرانی از هیچ کشور و حاکم زورگوی دیگری است. نکته‌ای که مجال خسته شدن را به رزمندگان و شهدا در ۸ سال دفاع مقدس نداد و می‌تواند همان اراده آهنین و همان روحیه خستگی‌ناپذیری را برای ما نیز به ارمغان آورد.



هیچ دشوار نیست که یادآوری کنیم برای خودمان این واقعیت را که معرکه جنگ را، آن جا که به قول متخصصین جنگ، نبرد غیرمتقارن است، تازه عرصه برای یک روش انقلابی تراز جنگیدن بازمی شود؛ جنگ چریکی! ما دستمان در فرهنگ خالی نیست.. شاید باید بگوییم دستمان تنبل است! نبرد ما در جبهه فرهنگی غیرمتقارن هم که باشد، باز هم برگ برنده را ما مییم که در دست داریم. باید تنبلی را کنار بگذاریم!

تأملی در طرح عملیات برای جنگ نرم فرهنگی

جنگ فرهنگی، دفاع مقدس نیست؛ حمله مقدس است..

گفتگو با احسان یآوری؛

دانشجوی دکتری فقه و حقوق و مسئول اسبق تحلیل و بررسی بسیج دانشجویی

فاطمه سادات سجادی

جنگ‌های معمول دنیا استفاده نمی‌شود، مثلاً در یک نبرد نامتقارن نیروی نظامی به وسیله تانک به سرزمینی حمله می‌کند اما نیروی مدافع چون توان برابر برای دفاع ندارد از روش‌های غیر معمول استفاده می‌کند. مثلاً در برابر این تانک‌ها، چاله و حفره ایجاد می‌کنند و روی آن را می‌پوشانند تا تانک را در آن اسیر کنند. شیوه‌های دیگر، جنگ‌های پارتیزانی است. در جنگ تحمیلی دفاع ما در برابر رژیم غاصب کاملاً نامتقارن بود و نیروهای

• مفهوم نبرد نامتقارن، مفهومی است که در حوزه‌های نبرد نظامی و فرهنگی به عنوان یک راهبرد مطرح است؛ با توجه به اهمیت بحث ابتدا باید به تعریف مفاهیم پرداخت، تعریف شما از نبرد نامتقارن چیست؟

نبرد نامتقارن به نبردی اطلاق می‌شود که در آن نیروی مدافع از روش‌هایی استفاده می‌کند که اولاً برای دشمن ناشناخته است، ثانیاً بیشترین اثر را بر او دارد. این نبرد به نوعی استفاده از شیوه‌هایی است که در

انسانی و امکانات ما با نیرو و امکانات ارتش غاصب برابری نمی‌کردند؛ لذا مجبور بودیم از شیوه‌هایی استفاده کنیم که آن شیوه‌ها بیشترین اثر را داشته باشند و کمترین وابستگی را به منابع مادی. در هشت سال دفاع مقدس ما بارزترین نمونه نبرد نامتقارن در عرصه نظامی را دیدیم. عمده فعالیت ما با استفاده از اصل غافلگیری و در شب بود که از تاکتیک‌های نبرد نامتقارن بود، در حالی که شما می‌بینید در جنگ‌های کلاسیک دنیا عملیات در شب، تاکتیک ناشناخته است و مورد توجه نیست چون مورد پذیرش برای تئوریسین‌ها نیست.

لازمه این‌که در جنگ به اهداف خود برسیم و در برابر نیرو و امکانات دشمن مقاومت کنیم این بود که از اصل غافلگیری استفاده کنیم تا بیشترین ضربه را بزنیم. به عبارت بهتر، نبرد نامتقارن عبارت است از استفاده منطقی و درست از امکانات موجود برای غلبه بر امکانات و تجهیزات دشمن که با امکانات خودمان نابرابر است. در جنگ نامتقارن یک بحث، بحث امکانات و دیگری تاکتیک و روش است. باید از روش‌هایی استفاده شود که ناشناخته و برای دشمن لو نرفته باشد تا بر اساس اصل غافلگیری عمل کنند و نیروهای بومی هم، مدافع باشند.

● در نبرد نامتقارن عوامل مهمی دخیل

هستند که یکی از مهم‌ترین ابزار و عوامل بحث فرهنگی است که لازمه آن شناخت ظرفیت‌ها و ابزارهای دشمن در این حوزه است، با توجه به این ضرورت فضای فرهنگی کلاسیک غرب علیه ما را تشریح بفرمایید؟

با توجه به فضای فرهنگی که امروز در آن هستیم مواجهه ما با فرهنگ و هژمونی غربی همان تهاجم فرهنگی و اعتقادی است. در این جنگ اگر بخواهیم فضای دو جبهه را ترسیم کنیم به نابرابری می‌رسیم، می‌بینیم ما در یک فضای نابرابر فرهنگی فکری اعتقادی قرار داریم که دشمن با استفاده از ابزار و امکانات بسیار، گسترده است اما ما سطح محدودی داریم. وقتی این دو جبهه را در برابر هم می‌بینیم، تنها راه پیروزی جبهه خودی، استفاده از تاکتیک‌های نبرد نامتقارن است. همان‌طور که در دوران دفاع مقدس از این روش استفاده شد، در نبرد فرهنگی هم همین حکم هست و بر این اساس است که امکانات جبهه خودی متقارن با جبهه دشمن نیست. اگر بخواهیم بدون این تاکتیک‌ها وارد نبرد شویم احتمال موفقیت کم است و به اهداف خود نمی‌رسیم.

مهم‌ترین ابزار جبهه غرب رسانه است اعم از شبکه‌های ماهواره‌ای، صوتی، تصویری،

اگر می‌خواهیم جامعه‌مان را نسبت به جنگ نرم ایمن کنیم باید در تدارک آفند باشیم. به فکر طراحی عملیات باشیم. متناسب با نیاز زمان و تاکتیک‌ها، وگرنه نمی‌توانیم موفق باشیم.



مکتوب و رسانه‌های الکترونیکی. حجم امکانات آن‌ها ۵۰ برابر ما است. در امکانات رسانه‌ای در باب شیوه‌ها، آن‌ها مطالعه و تحقیق دارند. تاکتیک‌های جدید را اتخاذ می‌کنند که علمی هستند و امتحان شده در جاهای مختلف دنیا و بازخوردهای لازم را گرفته‌اند. از لحاظ نیروی انسانی آن‌ها متخصصینی را در اختیار دارند. کارگردان، فیلم‌ساز، بازیگر، نویسنده و کارشناس‌های رسانه‌ای قوی هم در حوزه تجهیزات و امکانات هم در حوزه نرم‌افزار. حالا ما چه داشته‌هایی داریم؟ شاید امکانات ما یک پنجاهم آن‌ها باشد. از ظرفی‌های روش‌های جنگ روانی برای ما بومی نشده است و حتی ناقص به ما رسیده است. وقتی ما در حوزه ارتباطات و علوم اجتماعی وارد می‌شویم، می‌بینیم بسیاری از چیزهایی که به ما رسیده آن‌ها تجربه کرده‌اند. در حوزه نیروی انسانی هم وضع نابرابر است ما متخصصی می‌خواهیم که در عین خیره بودن ملتزم به اسلام و انقلاب باشد، در غیر این صورت به کار نمی‌آید. هر قدر بخواهیم از او استفاده کنیم چون جنگ نرم جنگ عقیدتی است آن فرد نخواهد توانست آن‌طور که باید و شاید در جبهه خودی گام مؤثر بردارد. در حال حاضر نیروی متخصص ملتزم به انقلاب معدود است.

روش‌های جنگ روانی برای ما بومی نشده است و حتی ناقص به ما رسیده. وقتی ما در حوزه ارتباطات و علوم اجتماعی وارد می‌شویم می‌بینیم بسیاری از چیزهایی که به ما رسیده آن‌ها تجربه کرده‌اند.

● با شناخت فضای نبرد فرهنگی و هم‌چنین عوامل دخیل در این عرصه، مهم‌ترین راهکارهای مقابله با این تهدیدات را در چه ظرفیت‌های می‌دانید؟

اولین حرکت، شناسایی امکانات خودی است. ما باید این پتانسیل‌ها را اعم از ابزار، روش و محتوا بسنجیم. شاید ما علی‌رغم تلاش نتوانیم به ابزار فرهنگی دشمن برسیم اما نقطه قوت ما در تاکتیک این ابزار است و در محتوایی که می‌توانیم به وسیله این ابزارها منتقل کنیم؛ غلبه به لحاظ مهمات. از این باب بسیار جلوتر از دشمن هستیم ما باید از تاکتیک بومی استفاده کنیم.

دوم، تعریف شیوه‌های بومی و متناسب با شرایط خودمان است باید به سمت روش‌هایی رفت که عمدتاً مورد غفلت است که اتفاقاً در آموزه‌های دینی هم وجود دارد مانند شیوه ارتباط چهره به چهره.

سومین کار، تربیت نیروی انسانی مناسب با این نبرد است نیروی این جبهه نباید عادی باشد. بلکه باید در عین تخصص به انقلاب و نیازهای این نبرد ملتزم و آگاه باشد. ما باید در این نبرد نگاه آفند داشته باشیم نه پدافند. نباید منتظر هجوم دشمن باشیم و بعد تصمیم برای واکنش بگیریم، آسیبی که الان در نبرد با آن مواجهیم پدافند کردن است. اگر می‌خواهیم جامعه‌مان را نسبت

به جنگ نرم ایمن کنیم، باید در تدارک آفند باشیم. به فکر طراحی عملیات باشیم. متناسب با نیاز زمان و تاکتیک‌ها، وگرنه نمی‌توانیم موفق باشیم.

• یکی از ظرفیت‌های جبهه فرهنگی خودی که قابلیت بالایی هم دارد، اردوهای راهیان نور است، در این زمینه چه تدارکات و تمهیداتی باید در نظر گرفت؟

یکی از تاکتیک‌ها و آفند‌های متناسب همین اردوها هستند که از چند جهت یک موفقیت است:

- دشمن از این تاکتیک و محتوا بی بهره است چرا که بومی و خاص ماست. هرچه قدر تلاش بکنند نمی‌توانند چیزی در برابر این داشته باشند.

- این عملیات را با کسانی اجرا می‌کنند که متعهد به اسلام و انقلابند و در عین حال در همان زمینه متخصص‌اند. اردوهای راهیان نور یکی از عملیات‌های موفق ما در این جنگ است.

• بعد از شناسایی و برنامه‌ریزی تمهیدات لازم در نبرد فرهنگی به اقدام می‌رسیم، الزامات اساسی این نوع اقدام چیست؟

ما باید به این باور برسیم که خداوند می‌فرماید: «اگر تقوا داشته باشید پیروزید» نباید در وعده خدا شک کنیم. هر رزمنده‌ای در این نبرد، چه سرباز، چه افسر، چه فرمانده

باید به این قول خدا معتقد باشد:

- «اگر خدا را یاری کنید خدا هم یاریش را برای شما می‌فرستد» باید این موضوع را خصوصا کسانی که برای انقلاب و آرمانش و اسلام وارد این جبهه می‌شوند باور داشته باشند.

- تلاش شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر باید داشته باشیم.

- باید کار تیمی و تشکیلاتی را جدی بگیریم چرا که در این جنگ کار تیمی مؤثرتر است باید نیروها را بشناسیم گروه تشکیل دهیم و شبکه‌سازی کنیم.

- باید بزنگاه‌ها و لبه‌های اصلی نبرد را شناسایی کنیم، باید تمام توان خود را به کار ببریم و به این لبه‌ها توجه کافی داشته باشیم. یکی از این نقاط حساس دانشگاه است، چرا که جامعه فکری را تغذیه می‌کند. باید انرژی‌مان را به سمت صدا و سیما، نشریات جنگ الکترونیک و فضای سایبری ببریم.

- دشمن هر چه قدر متمکن باشد، پوشالی است «سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است». امروز دشمن خانه عنکبوتی دارد، اگر غفلت کنیم ضربه‌ای که می‌خوریم بسیار سخت‌تر از ضربه‌ای است که در جنگ سخت خوردیم. امروز خطوط حمله دشمن دیگر مرزهای جغرافیایی نیست. دشمن به خانه و دانشگاه ما آمده است.



باید بزنگاه‌ها و لبه‌های اصلی نبرد را شناسایی کنیم، باید تمام توان خود را به کار ببریم و به این لبه‌ها توجه کافی داشته باشیم. یکی از این نقاط حساس دانشگاه است، چرا که جامعه فکری را تغذیه می‌کند. باید انرژی‌مان را به سمت صدا و سیما، نشریات جنگ الکترونیک و فضای سایبری ببریم.



مروری بر راهیان به روایت یک پیش قدم

توپ و تانک که فرهنگ نیست

محمد ودود حیدری

خیلی مهم است که در کار فرهنگی خلاقیت داشته باشیم. خیلی مهم است که حرف را طوری بزنیم که کلماتمان حرام نشود. خیلی مهم است که از ظرفیت‌هایی که داریم بیشترین بهره را ببریم. گاهی دچار یک فانتزی ناامید کننده می‌شویم. درست است که حتی یک تانک نیم سوخته در فضای عملیاتی دفاع مقدس خودش می‌تواند ابزار انتقال فرهنگ باشد. اما مهم‌ترین است که زحمت را یکسره به دوش توپ و تانک و رمل و سیم خاردار نیندازیم.



راهیان نور مجموعه‌ای است که تلاش می‌کند تا باعث تداوم روحیات ایثارگرانه، مخلصانه و پویایی باشد که در طول دوران دفاع مقدس و در سرزمین‌هایی که جنگ تحمیلی در آن‌ها اتفاق افتاد، گردد.

ما جنگ تحمیلی هشت ساله‌ای را پشت سر گذاشته‌ایم که یک ظاهر و باطنی دارد؛ ظاهرش جنگ تحمیلی فیزیکی است که در آن توپ و تانک و موشک و کشت و کشتار اتفاق افتاد و ما در آن از سرزمین‌مان دفاع کردیم و این ارزشمند است. اما باطن موضوع دیگر جنگ تحمیلی نیست، یک دفاع مقدسی است که تک‌تک جوان‌های برومند این کشور آن را رقم زدند؛ کدام جوان‌ها؟ همان‌هایی که حضرت امام (ره) خطاب به آن‌ها فرمودند که تاریخ به جز یک برهه کوتاه در صدر اسلام جوان‌هایی مثل شما ندیده است.

باطن این جنگ، دفاعی است که مملو از ایثارگری‌ها، فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های مخلصانه‌ای است که تنها برای رضای خدا است. ترکیب تقوا، تلاش مضاعف و پیروی تام از ولی فقیه، از جوان‌های دوران دفاع مقدس، انسان‌هایی کارآموده، جنگاور، شجاع و با تقوا ساخت که توانستند جنگ را اداره کنند.

در مقایسه با جنگ‌های سایر نقاط دنیا، فرماندهان ما، فرماندهانی بودند زیر سی سال و حتی کمتر. مثال این نکته «شهید حسن باقری»، «شهید مهدی زین‌الدین» و... هستند که در هنگام شهادت بیست و اندی سال سن داشتند و تمام فرماندهان اصلی جنگ که بار اصلی کار بر عهده‌شان بود، در همین سن و سال‌ها قرار داشتند. دقیقاً به دلیل اهمیت دوران دفاع مقدس است که باطن آن هیچ‌گاه نباید فراموش شود، چراکه فتح الفتوح انقلاب اسلامی تربیت همین جوان‌های مؤمن و متدین

است (مقام معظم رهبری به نقل از امام راحل). تداوم و انتقال این روحیات به نسل‌های بعد که با وجود اتمام جنگ به تعبیر «شهید آوینی» هنوز مبارزه‌شان تمام نشده و رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی که به تعبیر امام راحل تشکیل هسته‌های مقاومت جهانی حزب الله و نهایتاً حکومت جهانی اسلام است، لازم و ضروری است؛ به عنوان یک تجربه بی‌بدیل در دنیای به شدت مادی.

یکی از راه‌هایی که می‌توانست این ارزش‌ها و ایدئولوژی را به نسل بعد انتقال دهد، همین اردوهای راهیان نور بود. وقتی جوان و پیر، زن و مرد، سرزمین‌های دفاع مقدس و جبهه‌ها را از نزدیک می‌بینند و آن چه اتفاق افتاده را لمس می‌کنند، وقتی آب‌های خروشان اروندرامی می‌بینند، وقتی فکه را می‌بینند و رمل‌ها را لمس می‌کنند، طلائی و مناطقی که هنوز استخوان‌های تک‌تک رزمندگان در خاک قرار دارد را می‌بینند، تک‌تک آن فداکاری‌ها برایشان ملموس می‌شود. لذا راهیان نور یکی از مهم‌ترین راه‌ها برای انتقال فرهنگ است. برای برپایی این اردوها، در دهه ۷۰ اقدامات خوبی انجام شد. با رفتن مقام معظم رهبری به آن سرزمین‌ها، راهیان نور مهر تأییدی گرفت و انسجام بیشتری پیدا کرد.

بسیج دانشجویی دانشگاه تهران، اولین دانشگاهی بود که اقدام به برگزاری اردوهای راهیان نور دانشجویی کرد که هم‌چنان تداوم دارد. آن سال‌هایی که ما اردوهای راهیان نور می‌رفتیم، به هیچ عنوان امکانات امروزی در آن موجود نبود و سرزمین‌ها بکر و دست‌نخورده بود. در آن دوران بعضاً مسائل مختلف امنیتی و خطر منافقین وجود داشت اما جمع‌بندی این بود که بردن دانشجویان بسیار مفیدتر است، چرا که ما تأثیر این سفر را به عینه می‌دیدیم. در چند سالی که ما خدمت دوستان برای برگزاری اردوها



بودیم، می‌دیدیم تفاوتی را که بچه‌ها قبل و بعد از سفر داشتند و در آن شرایط حس می‌کردند سختی‌ها و شرایطی را که در دوران دفاع مقدس وجود داشته است.

یکی دیگر از برکاتی که این اردوها به همراه داشت این بود که این سفر باعث ساخته شدن آدم‌ها می‌شد؛ چه آدم‌هایی که زائر بودند و چه کسانی که برگزارکننده این اردوها بودند و این تغییرات کاملاً در افراد عیان بود و انسان آن‌جا متوجه نگاه امام راحل به این مسئله می‌شد.

خود من و همه دوستانی که سابقه برگزاری این اردوها و فعالیت در بسیج را داریم، احساس می‌کنیم هر اندوخته و توانایی مدیریتی در ما وجود داشته باشد، به همان سال‌ها باز می‌گردد که در آن اردوها فعالیت می‌کردیم و این نتیجه برکاتی است که وجود داشت.

در ایامی که من مسئولیت داشتم، به دلیل خطراتی که مسافرت زمینی داشت، تصمیم گرفتیم دانشجویان را به صورت هوایی تا اهواز ببریم و از آن‌جا با اتوبوس به دیدن سایر مناطق برویم.

بررسی کردیم دیدیم بودجه‌مان جور در نمی‌آید. به ما گفتند یک سردار کاظمی (شهید احمد کاظمی) در سپاه هست که ایشان می‌تواند کمک کند. ماه‌هم نمی‌شناختیم، پیگیری کردیم، دیدیم ایشان فرمانده نیروی هوایی سپاه است.

با ایشان رایزنی کردیم و وقتی باروی با این سردار شهید مواجه شدیم، روحیه گرفتیم. ایشان سه سال متوالی به ما هواپیمای داد و اتفاقاً وضعیت

استفاده ما از هواپیما و شرایط آن شبیه همان ایام جنگ بود و دیدن آن سرزمین‌ها، دیدن آدم‌های آن جنسی و آشنا شدن با فضای آن‌ها که ترکیب راهیان نور را تشکیل می‌دهد، در جهت انتقال فرهنگ باطنی دفاع مقدس به نسل‌های بعدی اهمیت فوق‌العاده و ویژه‌ای دارد.

وقتی جوان دانشجو می‌بیند که آدم‌های جنگ، جز تکلیف، اخلاص و عمل به تعالیم ولی فقیه، فعل دیگری نداشتند، این خود یک متدولوژی برای ادامه مسیر راه انقلاب است.

اگر در بحث راهیان نور به محتوا بپردازیم و اهدافمان را درست تبیین کنیم، مسئله مخالفین این موضوع حل می‌شود. به واقع کسی طرفدار جنگ نیست و این یک جنگ برای ما نبود، بلکه ما از خودمان دفاع کردیم و در جهت رسیدن به آرمان‌ها تلاش کردیم. مسئله دفاع مقدس هم همین است.

فکر می‌کنم چهره‌ای که ما از جنگ ترسیم می‌کنیم باید کمتر به بعد سخت‌افزاری و نظامی جنگ بپردازد، بلکه باید بیشتر به بعد نرم‌افزاری و محتوای دفاع مقدس بپردازیم و اتفاقات آن دوران را نمایش دهیم.

توپ و تانک که فرهنگ نیست بلکه ابزاری است برای دفاع مقدس. الان ابزارهای دفاع مقدس چیز دیگری است و بیست سال دیگر نیز ممکن است ابزار متفاوتی باشد. لذا باید به این مسئله دقت کرد تا زیبایی‌های صحنه‌های مختلف دفاع مقدس قابل درک شود.



**اگر در بحث
راهیان نور به
محتوا بپردازیم
و اهدافمان را
درست تبیین کنیم،
مسئله مخالفین
این موضوع حل
می‌شود. به واقع
کسی طرفدار جنگ
نیست و این یک
جنگ برای ما نبود،
بلکه ما از خودمان
دفاع کردیم و در
جهت رسیدن به
آرمان‌ها تلاش
کردیم و مسئله
دفاع مقدس هم
همین است.**

روایتی از سیرتشکیل و تکمیل جریان اردوهای راهیان نور

سفرنامه راهیان ..

سیده فاطمه نعمتی

«راهیان نور» شکل گرفت و اکنون همه ساله صدها هزار نفر به صورت انفرادی و کاروانی به دیدن مناطق جنگی می روند. حاج حسین یکتا، دبیر ستاد مرکزی راهیان نور، شاه کلید آغاز اردوهای جنوب به سیاق امروز را چنین شرح می دهد: آن مرحله ای که راهیان نور جان گرفت و به عنوان یک رزمایش فرهنگی و نقطه اتکای جبهه فرهنگی تبدیل شد زمانی بود که دشمن شبیه خونش را در دوره اصلاحات آرام آرام تبدیل به تهاجم کرد و محیط های دانشگاهی و علمی را خصوصا هدف گرفت و لذا احساس شد که این محیط های علمی نیاز به یک روح و حیات طیبه دارند، بنابراین در آن مقطع راهیان نور ضرورتش احساس شد که البته به اعتقاد بنده این امر با خود نظر شهدا صورت گرفت. وی می افزاید: زمانی که مسئولان فرهنگی دولت اصلاحات خصوصا مهاجرانی از همه خواستند تا عید نوروز به تخت جمشید و پاسارگاد بروند، حضرت آقا از مشهد یک راست آمدند آبادان و شلمچه و در نقطه صفر مرزی تکیه به عصایشان دادند و آن سخنرانی پرشور را کردند. رهبر معظم انقلاب سال ۱۳۷۸ پس از سخنرانی نوروزی خود در مشهد مقدس روز ۸ فروردین در شلمچه حضور می یابند و سخنان مهمی را بیان می دارند: «ملت ایران در دوره معاصر هر چه عظمت و عزت در دنیا دارد، به برکت خون رزمندگانی است که در این سرزمین های خونین حضور یافتند و جان و سلامت و جوانی خود را برای اسلام، برای ملت و برای میهن شان در طبق اخلاص گذاشتند و تقدیم کردند. ایران،

در سال ۱۳۵۹ و با تجاوز رژیم بعث عراق به ایران، کشور درگیر جنگی ۸ ساله شد که نه تنها طولانی ترین جنگ متعارف قرن بیستم به شمار می رود بلکه از حیث تلفات و خسارات نیز از ویران گرتین جنگ های جهان پس از جنگ جهانی دوم است. در طول این نبرد طولانی و نابرابر، مدافعین دلیر وطن با دلآوری های کم نظیر خود، دشمن متجاوز را از خاک ایران بیرون رانده و حماسه های جاودانی آفریدند. این حماسه های جاودان با شهادت و جانبازی هزاران نفر از فرزندان این مرز و بوم رقم خورد و در این راه، خون مقدس هزاران رزمنده بر خاک پاک جبهه های نبرد ریخت. از این رو است که مردمان قدرشناس و غیرتمند ایران در سال های پس از پایان دفاع مقدس رسم نیکوی بازدید از مناطق جنگی و زیارت قدمگاه رزمندگان و مدافعان میهن را بنا نهادند و این آیین پسندیده در قالب کاروان هایی با نام

امروز هرچه دارد و در آینده هرچه به دست آورد، به برکت خون این شهیدان است. اگر این شهدایی که شلمچه، یادگار آن ها و این بیابان های خونین، حامل نشانه های آن هاست، نبودند، امروز در این کشور، از استقلال ملی، از شرف ملت، از اسلام و از هیچ چیز ایرانی، نشان برجسته ای نبود. این ها در مقابل دشمن مهاجمی که بدون کمترین ملاحظه ای به مرزهای جغرافیایی و مرزهای ملی و مرزهای اعتقادی حمله کرده بود، ایستادند. جوانان عزیز! مردان و زنان! در هر کجا که هستید و این سخن را می شنوید، یا بعدا خواهید شنید، بدانید يك کشور و يك ملت، بالاترین سرمایه اش همت و عزم و ایمان جوانان آن کشور و ملت است. ایمان همراه با اراده قوی، ایمان همراه با تصمیم، ایمان همراه با روشن بینی، همان چیزی است که این کشور را يك روز نجات داد. امروز هم مهم ترین عاملی که این کشور و این ملت را حفظ کرده است، همین ایمان است. روحیه سلحشوری، روحیه مقاومت و ایستادگی در مقابل دشمن، روحیه نفرت از دشمنی که نه فقط با جان و مال این ملت، بلکه با فرهنگ، ایمان و اسلام این ملت دشمن است، روحیه بی اعتمادی به دشمن و آمادگی برای دفاع، روحیات عالییه ای است که يك کشور را عزیز و استقلال آن را حفظ می کند و استعداد های يك کشور را به بروز و ظهور می رساند و به آقایی و عزت، نائل می نماید. ای جوانان عزیز! این روحیات را در خودتان حفظ کنید؛ اسلامتان را قدر بدانید، یاد شهیدان را قدر بدانید، ایمان عمیقتان به قرآن و اسلام و پیوندتان با روحانیت را قدر

بدانید، مسئولان را که از خود شما هستند، دولت، مجلس و قوه قضائیه را قدر بدانید، روحیه پیوند میان احاد ملت را قدر بدانید، خصوصیات اسلامی و ایمانی؛ یعنی پایبندی و تعبد را که بحمدالله در ملت ایران هست، قدر بدانید و به حزب اللهی بودن، افتخار کنید.» (۱۳۷۸/۱/۸)

پس از تأکيدات مقام معظم رهبری ستادی متشکل از نمایندگان سپاه و ارتش از ابتدای سال ۱۳۷۸ جلساتی با حضور شهید سپهبد صیاد شیرازی، سردار سرلشکر غلامعلی رشید و امیر سلیمان جاه تشکیل شد و به سازماندهی اعزام، اسکان، مشخص نمودن نقاط بازدید، ایستگاه های صلواتی و آموزش راویان فتح پرداخته شد. این مقدمات امکان اعزام بیش از دو میلیون و دویست هزار نفر در بیستم اسفند ۷۸ تا ۱۳ فروردین ۷۹ را فراهم کرد که بیش از ۷۰ درصد این جمعیت جوانان دانشجو و دانش آموز بودند. در سال های اخیر و با سامان دهی بهتر کاروان های راهیان نور، مسئولین بخش های گوناگون استان های میزبان با بهره گیری از نیروهای مجرب و کاردان که معمولاً از خود رزمندگان و ایثارگران دوران دفاع مقدس هستند، برنامه های مختلف فرهنگی و هنری از جمله مسابقات بزرگ با موضوع دفاع مقدس و یا برپایی نمایشگاه های بزرگ کتاب، عکس و محصولات فرهنگی و پخش فیلم های مرتبط با حماسه دفاع مقدس و اجرای نمایش هایی بر غنای این بازدیدها افزوده اند و اکنون آمار بازدید از مناطق عملیاتی به بیش از یک میلیون نفر در سال رسیده است.

مناسباتی برای تقدیم يك پایان نامه ..

اسماعیل فراهانی

راهیان و راهیان

فرهنگ را وقتی بخواهی در بروکراسی بی روح اداری ترجمه کنی کار به جاهای باریکی می رسد. فرهنگ وزارت خانه ای شده خیلی زود به دام بی فرهنگی می افتد! فکرش را بکنید: مدیران بلند پایه ای را ببینید که با کت و شلوارهای چند صد هزار تومانی، چفیه ای را به خود وصله زده اند و دارند به مناطق عملیاتی افتخار می دهند! چه قدم های پرطمطراقی دارند!!

روزهای آخر است و دارم این نوشتار را جمع و جور می‌کنم. یک مرتبه به ذهنم می‌رسد که من هم مثل خیلی‌ها این ناچیز را به کسی یا به کسانی تقدیم کنم. فوراً یک نگاهی به چند تا کتاب دم‌دستم می‌اندازم. ابتدای بسیاری از آن‌ها تقدیم‌هایی شده ولی بعضی‌ها هم که انگار حرف‌هایشان تمامی ندارد و حساب تعداد تألیفاتشان از دست درآمده، به هیچکس تقدیم نمی‌کنند که هیچ، مقدمه‌شان هم ۴۰-۵۰ صفحه است؛ از خود متن اصلی مشکل‌تر! اولش می‌گویم تقدیم کنم به حضرات معصومین (علیهم‌السلام) به یکی‌شان یا همه‌شان، چه فرقی می‌کند؛ کلهم نور و نور واحد بعد می‌بینم این نوشتار ناچیز برای تقدیم خیلی کوچک است حتی برای تقدیم به شهید! فکر می‌کنم خب تقدیم می‌کنم به پدر و مادرم که خیلی زحمت برابم کشیده‌اند. ولی خب چه فایده، چیزهایی را که من فقط نوشته‌ام، آن‌ها بدون این همه دردسر، هر روز توی زندگی‌شان به کار می‌برند. توی همین فکرها هستم که یادم می‌افتد، اصلاً چرا این نوشتار را تهیه کردم؟ یاد یکی از اساتید می‌افتم که وقتی درباره راهیان نور با ایشان گفت‌وگو می‌کردم، گفت این که چیزی نیست، دولت هزینه یک عده بسیجی را می‌دهد، آن‌ها هم می‌روند راهیان نور؛ این که پژوهش ندارد. می‌دانم که نگاه پوزیتیویستی باعث تعمیم نظریه «ساندیس-راهیمیایی» بی.بی.سی به همه چیز انقلاب اسلامی از جمله راهیان نور شده، ولی نمی‌دانم چرا دانشکده‌ها موقع



و بعد یاد دولت مردانی می‌افتم که تصمیم گرفتند تدریجاً برای اصلاح همه چیز و همه‌کس از راهیان نور استفاده کنند و اخیراً حضور دانش‌آموزان برای درس آمادگی در اردوهای راهیان نور را تلویحاً اجباری کردند و مدبران را به شرط هواپیما و هتل شرکت نفت، سرزمین نور می‌کنند و امان از سیاست فرهنگی محقق...

سخنرانی هیچ استاد یا دفاع هیچ دانشجویی، ساندیس نمی‌دهند تا سالن‌ها پر بشود؟! و بعد یاد دولت مردانی می‌افتم که تصمیم گرفتند تدریجاً برای اصلاح همه چیز و همه‌کس از راهیان نور استفاده کنند و اخیراً حضور دانش‌آموزان برای درس آمادگی دفاعی در اردوهای راهیان نور را تلویحاً اجباری کردند و مدبران را به شرط هواپیما و هتل شرکت نفت، راهی سرزمین نور می‌کنند و امان از سیاست فرهنگی محقق که تجربه راهیان نور را از حالتی اعتراض‌گونه و نخبه‌گرایانه به حالتی اجباری و انبوه فرو می‌کاهد؛ غافل از آن که «گوش نامحرم نباشد، جای پیغام سروش»! فکر می‌کنم آن استاد (دولت‌مرد سابق) و این دولت‌مرد (استاد دیروز) چه قدر همه چیز را ساده می‌بینند و الناس [والدانشجو] علی‌دین ملوکهم، بعید است با دادن راه‌کار / راه‌حل‌های ساده - که البته هر کدام در قدرت باشند، برچسب شعار می‌خورد - مشکلی حل بشود. ولی مطمئنم در عالمی که عرصه بردین و همه ارزش‌های الهی تنگ شده، روزگاری که همه جایش را ظلم و جور پر کرده، نفی راهیان نور و غرق شدن در مشهورات زمانه و چرخیدن بی‌اراده در گرداب روزگار، آسان‌ترین روش و البته با کلاس‌ترین منش است... اما بادهای تند و ویران‌گر هم درخت‌های استوار را ستایش می‌کنند. خلاصه‌اش کنم؛ پایان نامه‌ام تقدیم به آن استاد و این استاد.

صمیمانه بایک بانوی رزمنده

آیا وکیلیم

گاهی ازدواج دامی می شود برای بلعیدن انقلابی گری.. گاهی روزمرگی حاصل از غرق شدن در برکه زندگی نباتی راه را بر عبور از مرزهای منفعت می بندد! این اما یک فریب است.. کاش در این انقلابی ترین رخداد زندگی - ازدواج را می گویم - الگویمان را شیر مردان و بزرگ زنانی برمی گزیدیم که ازدواج و تعلقات و تبعات آن روحیه مجاهدتشان را پررنگ تر و عدالت خواهیشان را جسورانه ترمی کند!

شما را به عقد انقلاب درآورم..

گفتگو با فاطمه سادات موسوی؛

دانشجوی روابط عمومی دانشکده خبر شیراز، فعال رسانه‌ای و عضو قرارگاه فرهنگی فاطمه الزهرا (س)

سیانمکی

این که سبک زندگی یا ملاک‌های شان مثل هم نیست، زندگی به سرعت متزلزل می‌شود.

• این نقطه نظرات مشترک و سبک زندگی جهادی در آن زمان چگونه بود؟

ببینید مثلا خانم و آقای که باهم آشنا می‌شدند و هدف مشترکی هم داشتند، می‌آمدند و داشته‌های خودشان را به اشتراک می‌گذاشتند، در صورتی که الان، مخصوصا خانواده‌ها، نوعی جبهه‌گیری در مقابل هم دارند. برخی می‌خواهند سنت خانواده خود را به رخ بکشند و مثلا جهیزیه بالا بدهند. اما بچه‌های زمان ما بدون این که کسی به آن‌ها بگوید، به دلیل این که نقاط مشترک اصلی را پیدا کرده بودند، بهتر توانستند این مسائل را حل و فصل کنند. حالا هم الحمدالله جوان‌ها خیلی راحت‌تر از زمان ما می‌توانند روی اخلاق و رفتار و سبک زندگی گذشته و جدید افراد تحقیق کنند. به نظر بنده اول باید سبک عقیده‌هایمان را با هم منطبق کنیم تا بتوانیم سبک زندگی‌مان را با هم منطبق کنیم. به نظرم باید سنت‌های غلط را بشکنیم تا بتوانیم سبک زندگی واقعی ائمه (ع) را داشته باشیم.

• در آن زمان شما چه شرطی برای ازدواجتان داشتید؟

شرط ازدواجم این بود که همسر حتما من را به جبهه ببرد! خیلی از خواستگارها چند سال هم صبر کردند، اما وقتی

• سرکار خانم موسوی معمولا به نظر می‌رسد ازدواج ممکن است محدودیت‌هایی برای روحیه انقلابی‌گری افراد ایجاد کند؛ به عنوان اولین سوال بفرمایید که آرمان‌خواهی انقلابی و روحیه مطالبه‌گری چه وجه اشتراکی با زندگی خانوادگی دارد؟

زمانی که جنگ پیش آمد، خانم‌هایی که هنوز ازدواج نکرده بودند که خود من هم از آن‌ها بودم، سعی می‌کردند به عنوان یک دختر خانم خودشان را به گونه‌ای با جامعه وفق دهند که بتوانند نیازهای جامعه را برطرف کنند. همین روحیه انقلابی‌گری و جهادی که در وجودشان بود باعث شد که برای انتخاب همسر، شخصی که هم کفوشان بود یا نقاط مشترک به خصوصی با او داشتند را برگزینند. مثلا آن‌ها هم جهادگرو انقلابی باشند و این امر منجر به موفقیت و خوشبختی‌شان می‌شد. هرچند زندگی مشترکشان کوتاه بود.

همسر بنده یک فرد انقلابی و جهادی و پاسدار بود. ازدواج ما تاثیر زیادی روی اطرافیان داشت. آن‌ها فکری می‌کردند هرگز نمی‌شود یک آقای از جنوب با یک خانمی از مرکز کشور ازدواج کند و نقطه نظر مشترکی هم داشته باشند و بتوانند سبک زندگی‌شان را مثل هم کنند. البته این منطبق شدن خیلی طول کشید، اما شد. الان می‌بینیم بین دو خانواده که حتی از یک فامیل هستند به خاطر

به شرط من رسیدند گفتند ما نمی‌توانیم چنین شرطی را قبول کنیم. پس از من این رسم در خانواده مان باب شد و چند نفر دیگر هم این شرط را گذاشتند. حتی خرج کردن در مراسم عروسی و جهیزیه گرفتن ما هم تغییر کرد. من خودم به خانواده‌ام گفتم که نمی‌خواهم آن چنان جهیزیه‌ای به من بدهید. یک مقدار وسیله که بتوانم یک زندگی ساده را با آن بگذرانم. برای مهریه وقتی پدر من مهریه را تعیین کردند من صد هزار تومانش را سر سفره عقد به داماد بخشیدم؛ در حالی که آن زمان در هیچ خانواده‌ای رسم نبود که عروس مهریه‌اش را ببخشد. این هم یک سبک زندگی جدید شده بود و هنوز که هنوز است خانواده‌ها به عنوان یک خاطره بسیار شیرین از آن یاد می‌کنند و وقتی جوان‌های بینند پدر و مادرشان این‌گونه ازدواج کرده‌اند، این برایشان پشتوانه گرمی می‌شود.

● **به نظر می‌رسد فضای خاص دوران انقلاب و دفاع مقدس در ایجاد چنین روحیاتی موثر بوده است. فکر نمی‌کنید در جامعه امروز این مسائل بیشتر شبیه رؤیا و خیال پردازی باشد؟**

خیلی‌ها فکر می‌کنند ما در آن زمان جوزده شده بودیم. اما این‌گونه نبود. چون در خانواده‌های ما دختر و پسرهایی هم بودند که با هزینه‌های بسیار بالایی ازدواج کردند. جشن‌های مجلل گرفتند. مثلاً خواهر و برادرهایمان این‌گونه بودند اما ما به دلیل عقیده و ایمانی که برایمان مطرح بود نشستیم فکر کردیم. این‌گونه نبود که جوانان همین طوری حرفی را فقط به دلیل این که امام گفته بودند گوش دهند. بچه‌هایی که آن زمان آن‌گونه فکر می‌کردند، هنوز هم هر چقدر جو و موقعیت جامعه تغییر می‌کند، بر سر عهد و پیمانی که داشتند، هستند. از آن طرف ما در خانواده خودمان کسانی را داشتیم که در همان زمان یک میلیون جهیزیه بردند. آن زمان یک میلیون برای

جهیزیه خیلی زیاد بود. کسی هم بود که دو بیست تومان جهیزیه برد. یکی هم مثل ما شاید پنجاه شصت تومان! اصلاً راضی بودیم زندگی مان را همین طوری روی یک مقوا شروع کنیم. اما چگونه؟ یک زندگی جهادی را آغاز و از خیلی چیزها چشم‌پوشی کنیم. چون پشت آن یک امر متعالی را می‌دیدیم. همین الان من در دانشگاه یا فضای مجازی با جوان‌هایی برخورد می‌کنم که غبطه می‌خورم. به قول حضرت آقا، این‌ها ندیده این‌گونه خریدار شده‌اند! با خودم می‌گویم این‌ها اگر جنگ را دیده بودند چه می‌شدند. ما از ماورایا نیامده بودیم. بچه‌هایی که شهید شدند هم فرشته نبودند که افتاده باشند روی زمین، اما فرشته شدند. زمینی‌هایی بودند که روی اعتقادشان فکر کردند و تخیلی جلو نرفتند. من مدت کوتاهی امدادگر بودم و در جبهه کنار همسرم زندگی می‌کردم. همین که احساس می‌کنم در کنار همسرم پایم را در آن خاک مقدس گذاشتم، برایم خیلی خوب است. جایی که زندگی در آن حتی برای آقایان سخت بود.

● **به نظر شما دلیل فاصله گرفتن نسل پس از انقلاب و حتی گاه خود نسل انقلاب، از الگوی زندگی انقلابی و جهادی چیست؟ اصلاً وجود این فاصله را قبول دارید؟**

بله. فاصله ایجاد شده و خود ما هم مقصر هستیم. من خودم بعد از جنگ به دلیل این که دیدم جو سیاسی و فرهنگی کشور خیلی تغییر کرد و سیر فکری جهت دیگری به خود گرفته از فضا فاصله گرفتم. انقلاب مانند یک رودخانه بسیار خروشان است و از کوه که جدا می‌شود سنگ‌های بسیار بزرگ را با خودش تا یک جاهایی می‌آورد. این‌ها ساییده و خرد می‌شوند؛ اما سنگ‌های سنگین ته رودخانه می‌مانند. چه کسانی جلو می‌روند و به دریا می‌رسند؟ سنگ‌هایی که خودشان را بسیار خرد و ریز کرده باشند. دیده‌اید که کنار ساحل همیشه شن وجود دارد و قلوه سنگ زیادی دیده نمی‌شود. متأسفانه



عده‌ای از خانم‌ها و آقایانی که در جنگ بودند با دیدن یک سری از رفتارهای مسئولین فرهنگی و سیاسی نتوانستند به بچه‌ها کمک کنند تا آن باری که به دوش کشیده بودند را به سرمنزل مقصود برسانند. خیلی‌ها واژه شدند. خیلی‌ها مانند برخی از گروه‌هایی که شهدا نام برده‌اند از کاری که داشتند انجام می‌دادند پشیمان شدند. ولی یک عده واقعا روی پای خودشان ایستادند؛ آن‌هایی که برای رسیدن به آن دریا ثابت قدم ماندند. حالا هم با همان عده‌ای که باقی مانده‌اند، من ایمان دارم که هنوز می‌توانیم خودمان را به دریا برسانیم. نمی‌توانیم خودمان را غرق کنیم و ته رودخانه بمانیم. باید سبک بار باشیم تا به دریا برسیم. اگر بخوایم کاری کنیم که نسل جوان و نسل دوم و سوم و چهارم هم به آن بیماری که ما دچار شدیم گرفتار نشوند، باید آن چیزی که به آن پای بند بودند را بیشتر بشکافیم و باز کنیم و این باز کردن ملزم به این است که ما بیشتر بچه‌ها را به سمت جایگاه شهدا ببریم. خانه شهدا، سنگر شهدا. ما اگر برنامه رهاییان نور داریم و درباره رهاییان نور صحبت می‌کنیم به این دلیل است که نور از آن جا تالو می‌کند و این شعاع نور است که ما به بچه‌ها نشان می‌دهیم. وقتی پایشان به آن آب و خاک برسد لمس می‌کنند و بهتر می‌فهمند در آن زمان چه گذشته است. شما هم حق دارید که به ما انتقاد کنید چون در آن مرحله قرار نگرفته‌اید. به نظر من بچه‌ها در اردوی رهاییان



شرط ازدواجم این بود که همسرم حتماً رابه جبهه ببرد! خیلی از خواستگارها چند سال هم مبر کردند، اما وقتی به شرط من رسیدند گفتند مائمی توانیم چنین شرطی را قبول کنیم. پس از من این رسم در خانواده‌مان باب شد و چند نفر دیگر هم این شرط را گذاشتند. حتی خرج کردن در مراسم عروسی و جهیزیه گرفتن ما هم تغییر کرد. من خودم به خانواده‌ام گفتم که نمی‌خواهم آن چنان جهیزیه‌ای به من بدهید. یک مقدار وسیله‌ای که بتوانم یک زندگی ساده را با آن بگذرانم.

نور حداقل برای یک سال بیمه می‌شوند.

● قبول دارید که نسل شما در ارائه الگوی متناسب با روحیات خاص جوان امروز چندان موفق نبوده و در انتقال مفاهیم و ارزش‌ها به نسل بعد، توفیق چندانی حاصل نکرده است؟

بله. من خودم خیلی حاضر و پای کار بودم. حتی مدتی با بچه‌های دفاع و جنگ نرم همکاری کردم و چهار پنج ماه است که همکاری‌ام را قطع کردم و در واقع آن‌ها بودند که من را کنار گذاشتند. ولی با این وجود، من در سفرها یا در دبیرستان‌های شهر خودمان که دعوت می‌شوم این بحث‌ها را پیش می‌کشم. یکی از مشکلاتی که باعث شد خوه‌ران نتوانند به خوبی مسائل رابه نسل جوان انتقال دهند، بی‌توجهی برخی از مسئولین است. همان‌طور که می‌دانیم هفتاد درصد کاربران اینترنت خانم هستند. اما به من نوعی، اجازه داده نمی‌شود که یک اردو با مسئولیت خودم راه بیندازم و کنارش از برادران و خواهرانی که می‌توانند کمک کنند، کمک بگیرم.

● با این حساب مشکلات بیشتر مربوط به امکانات و سخت‌افزار است؟

بهم سخت‌افزاری است و هم نرم‌افزاری. من در گروهی کمک می‌کردم که مثلاً من رابه عنوان یک خانم در جلسه‌شان راه نمی‌دادند. هر چند که خودشان خبر داشتند من یکی از خانم‌های زمان جنگ هستم. یک خانمی هستم که



حدود یازده دوازده سال است که در این جا کار کرده‌ام. موهایم را این جا سفید کرده‌ام و خودم را این جا پوسانده‌ام. این چیزی است که حضرت آقا خواستند البته بدون وارد ساختن لطمه‌ای به اساس خانواده. من خودم برخی جاها که دعوت می‌شوم اگر ببینم به خانواده‌ام ضرر وارد می‌کند نمی‌روم. در کل این مسئله را بگویم که اگر حیا و حجب خواهرها و برادرهای رزمنده نبود تا الان خیلی چیزها گفته شده بود. خیلی‌ها هنوز ناگفته‌هایی دارند که واقعا بازگو کردنش برای مردم سخت هم هست. ولی باید تا الان کتاب‌های بسیاری مانند «دا» و زندگی‌نامه «شهید برونسی» نوشته می‌شد. ما بسیاری از شهدا را نشناخته‌ایم. خیلی از شهدا که عکسشان را در اینترنت می‌گذاریم، نامشان زیرش نیست. اگر می‌خواهیم سبک زندگی واقعی را به بچه‌های نسل سوم و بعد از آن و بعدترها که انشاءالله سر باز امام زمان (عج) باشند، منتقل کنیم، باید از این رزمنده‌ها کمک بگیریم. خانم‌ها در آن فضا خیلی زحمت کشیدند. در شهرهای خودشان هم بودند اما شوهرشان، برادرشان، پدرشان رزمنده بود. کشورهای دیگر از یک جنگ خیلی کوچک و پیش پا افتاده که دو سه سال طول کشیده بهره‌ها برده‌اند و هنوز که هنوز است بعد از صد سال تبلیغات مقاومتی و سبک و سیره رزمندگی و جهادگری می‌کنند.

• یعنی آن‌ها برای نشان دادن جنگ سختشان از در جنگ نرم وارد می‌شوند؟



احسنت، اصلا جنگ سخت ما جنگ نرم هم بود. اتفاق نیفتاده را به گونه‌ای رزمی دادند که اتفاق افتاده، به دروغ می‌گفتند در فلان منطقه سایت‌های ایران را زدیم، در صورتی که ایران آن جا اصلا سایت نداشت. خود امام خمینی (ره) هم از اول جنگ نرم را با آمریکا شروع کردند. فرمودند ما انقلابمان را صادر می‌کنیم. با همین یک کلمه حضرت امام (ره)، جنگ نرم شروع شد. ما خودمان یک متخصص جنگ نرم هستیم. حالا آمریکا هر بلایی هم بر سر دیگران بی‌آورد نمی‌تواند ادعایی کند. اگر ما بتوانیم جنگ سخت را خوب باز کنیم و بخش‌های جنگ نرمش را به خوبی برای بچه‌ها و فرزندان جوانانمان بیان کنیم، درسیره و سبک زندگی و سبک فکر کردنشان تحول ایجاد می‌شود.

• **مختصات جنگ نرم امروز با ویژگی‌های جنگ سخت آن دوران، تفاوت‌هایی دارد و از طرفی هم مناسبات فردی و اجتماعی افراد تغییر بسیاری داشته است؛ با این وضع به نظر شما الگوی رزمندگان آن سال‌ها چه طور می‌تواند برای نسل امروز و فعالیتشان در حوزه جنگ نرم الهام‌بخش باشد.**

به نظر من جوانان قوه تفکرشان را بالا ببرند و خوب به مسائل جنگ نرم فکر کنند. الان دشمن با برنامه‌های ماهواره اقدام به تخریب می‌کند. من این برنامه‌ها را «سم در عسل» نامیدم، مثل این است که آمپولی را برداشته و دارد این سبک زندگی را به جوانان و

احسنت. اصلا جنگ سخت ما جنگ نرم هم بود. اتفاق نیفتاده را به گونه‌ای بروز می‌دادند که اتفاق افتاده. به دروغ می‌گفتند در فلان منطقه سایت‌های ایران را زدیم، در صورتی که ایران آن جا اصلا سایت نداشت. خود امام خمینی (ره) هم از اول جنگ نرم را با آمریکا شروع کردند. فرمودند ما انقلابمان را صادر می‌کنیم. با همین یک کلمه حضرت امام (ره)، جنگ نرم شروع شد. ما خودمان یک متخصص جنگ نرم هستیم. حالا آمریکا هر بلایی هم بر سر دیگران بی‌آورد نمی‌تواند ادعایی کند. اگر ما بتوانیم جنگ سخت را خوب باز کنیم و بخش‌های جنگ نرمش را به خوبی برای بچه‌ها و فرزندان جوانانمان بیان کنیم، درسیره و سبک زندگی و سبک فکر کردنشان تحول ایجاد می‌شود.

• **مختصات جنگ نرم امروز با ویژگی‌های جنگ سخت آن دوران، تفاوت‌هایی دارد و از طرفی هم مناسبات فردی و اجتماعی افراد تغییر بسیاری داشته است؛ با این وضع به نظر شما الگوی رزمندگان آن سال‌ها چه طور می‌تواند برای نسل امروز و فعالیتشان در حوزه جنگ نرم الهام‌بخش باشد.**

به نظر من جوانان قوه تفکرشان را بالا ببرند و خوب به مسائل جنگ نرم فکر کنند. الان دشمن با برنامه‌های ماهواره اقدام به تخریب می‌کند. من این برنامه‌ها را «سم در عسل» نامیدم، مثل این است که آمپولی را برداشته و دارد این سبک زندگی را به جوانان و



خانواده‌های ما تزریق می‌کند. حالا این جوانی که با فضای جنگ نرم روبه‌رو شده و او هم دوست دارد خدمت کند و جهادی باشد، باید کم نیارود و کم‌رش را محکم‌تر از ما برای جهاد ببندد. چون در این فضا زود خردت می‌کنند. شایعه و بد نام کردن افراد بسیار سریع‌تر است. حالا آن موقع اگر به فرماندهی تهمت می‌زدند و بعد از مدت‌ها پیکرش را در هور پیدا می‌کردند، الان دیگر خیلی راحت می‌توانند شما را هک کنند و به تمام داشته‌های شما دست پیدا کنند و نقطه ضعف را بگیرند. بصیرتی که حضرت آقا گفتند الان باید خیلی بیشتر باشد، زیرافتنه‌های آخرالزمانی برای بچه‌هایمان پیش می‌آید که مبارزه با آن‌ها نسبت به فتنه‌هایی که ما با آن‌ها روبه‌رو بودیم، خیلی سخت‌تر است.

• معمولاً از دخترخانم‌ها انتظار همراهی در جنگ و موارد خشونت‌بار نمی‌رود اما شما و هم‌زمانتان دقیقاً عکس این قضیه را ثابت کردید. آیا ظرفیت آن روز خودتان را در زنان امروز می‌بینید؟

با توجه به این‌که یک دختر و یک پسر دم بخت داریم، سعی کردم از داشته‌های خودم به دخترم پیام‌وزم. البته هیچ وقت، هیچ‌کس نمی‌تواند کاملاً بر کس دیگری منطبق باشد. وقتی من از سلحشوری دوستان و رزمنده‌ها بین فامیل تعریف می‌کردم، حتی روی پسرها و آقایانی که با من برخورد داشته‌اند، تأثیر داشت. حالا اگر من ساکت بودم و هیچ چیز نمی‌گفتم، یا حتی روی بچه خودم کار نمی‌کردم، طوری می‌شد که دخترم، خانواده‌ام، نسل‌های بعد هیچ‌کدام نسل ما را درک نکنند. این گناهی است که من نمی‌توانم آن را فقط گردن مسئولین یا امثال خودم بیندازم. همه با هم در این گناه شریک هستیم که نتوانستیم آن‌طور که باید از آن سبک و سیاقی که بین خانم‌ها بود، دفاع کنیم و به بقیه نشان

دهیم. سال ۸۶، در مصاحبه با «صبح صادق» یکی از آقایان خبرنگار اولین حرفی که به من زد این بود که حضرت آقا از شما خواسته‌اند که امانت را به ما برگردانید. گفتیم چه امانتی؟ گفت آن امانتی که دست شما است؛ شهدا، سیره شهدا، سبک زندگی شهدا، بصیرت شهدا. ما نسل سومی‌ها از شما طلبکاریم. وقتی فکر کردم دیدم حرف و فکر قشنگی است. بعد از آن سعی کردم صحبت کنم. آن زمان من در حدود ۶،۵ سال در فضای اینترنت بودم و نمی‌گذاشتم کسی مرا حتی به اسم خودم بشناسد. این‌گونه شد که من هم زبان باز کردم. حضرت آقا هر چه بخواهند، ما حرفشان را گوش می‌دهیم.

• همان‌طور که خودتان اشاره فرمودید، شما هم چنان در حوزه جنگ نرم و فضای مجازی فعالیت می‌کنید. چطور

آن شور انقلابی هنوز در شما فروکش نکرده است؟

شیطان همیشه آماده است و قسم خورده که تا آخر پای کار بایستد، راحت هم نگذرد. بنابراین هیچ‌گاه کنار رفتن جایز نیست. انسان باید تا دم مرگ، مبارزه و جهاد کند. باب شهادت همیشه کشته شدن و از هم پاشیده شدن نیست. در بسیاری موارد می‌بینیم ائمه (ع) ما را به گونه‌ای مانند «صدا خفه کن» از بین بردند. خود حضرت رسول (ص) را به وسیله «صدا خفه کن» شهید کردند. به نظر من کسی که روحیه جهادی داشته باشد، هیچ‌گاه باب شهادت بر او بسته نیست... من همیشه اول از خدا، سپس از ائمه (ع) و بعد هم از شهدای خواستم. همیشه می‌گفتم خدایا! یک راهی هست من هنوز آن را نرفته‌ام و راهی است که می‌دانم می‌توانم خیلی در آن موفق شوم و کاری در آن انجام دهم. خدایا! آن را جلوی پای من بگذار. مدت زیادی هم طول نکشید بحث راهیان نور پیش آمد و باز رفتیم و بعد هم مسئله فعالیت در فضای مجازی و اینترنت، به‌گونه دیگری مطرح شد.

دفاع مقدس دیده نمی شود
یا نمی خواهیم درست دیده شود؟

لیلی با من نیست!

سپانمکی

ما آدم‌های دست و دل بازی هستیم! خیلی
برایمان راحت است که از کنار داشته‌هایمان
بگذریم.. کشورهایی هستند که از قحطی آدم و
تاریخ، آدم می‌خرند و تاریخ جعل می‌کنند... ما
آدم‌هایمان را از فراوانی، چند تا چند تا بازنشسته
می‌کنیم! شخصیت‌های بزرگمان را قاب می‌کنیم
برای روی طاقچه! دفاع مقدس‌مان را یا نشان
نمی‌دهیم یا جوری نشان می‌دهیم که همان
نشان ندهیم بهتر است. ما آدم‌های دست و
دل بازی هستیم..

در کشور کره شمالی موزه‌ای وجود دارد که در آن آثار مربوط به حمله آمریکا به این کشور، نگهداری می‌شود. اما در میان همه آن آثار، یک درخت نیم سوخته حکایتش از همه جالب‌تر است. گفته می‌شود که این درخت پس از حمله شیمیایی آمریکایی‌ها تمام مواد سمی و شیمیایی را به خود جذب می‌کند و می‌سوزد و به همین سبب مانع از آسیب‌رسانی به سربازان کره‌ای که در زیر آن پناه گرفته بودند می‌شود و در واقع جان آن‌ها را نجات می‌دهد! حالا این کره‌ای‌های کمونیسم که اعتقادی به غیر از ماده ندارند، این درخت را در موزه گذاشته و نام «درخت مقدس» بر آن نهاده‌اند. افرادی که بی‌دین هستند و اساساً امر مقدس برایشان بی‌معناست، حالا سال‌ها این درخت نیم سوخته را در موزه خود نگهداری و به زعم خود از آن قدردانی می‌کنند...

بعضی از اتفاقات که از قضا چندان هم اتفاقی نیستند، گاه آن چنان در زندگی افراد یک جامعه تأثیر می‌گذارد که گویی جزئی از وجود شخصی تک‌تک آنان می‌شود. بیست و چند سال از اتمام دفاع مقدس می‌گذرد. اتفاقی که خواه ناخواه در مسیر پیش‌آمد خود، مخاطبین بسیاری را در بر می‌گیرد و به جهت گوناگون با زندگی طیف گسترده‌ای از مردمان سرزمین ما در ارتباط است. درست به جهت همین ارتباط تنگاتنگ، اندکی پس از گذشت این واقعه مهم، امام عزیز ما بر لزوم حفظ فرهنگ ایثار و شهادت و یاد و خاطره آن حماسه عظیم تأکید فرمودند و همین امر نیز موجب آن شد تا عده‌ای از هنرمندان جامعه با ایجاد آثاری در رشته‌های گوناگون هنری، از این مهم رمزگشایی کنند. برخی معتقدند خاصیتی در اموری هم چون انقلاب و دفاع از مرزهای کشور وجود دارد که به نوعی آن را قرین

با شور و شعار و هیجانات آنی می‌کند و درست به همین خاطر است که بسیاری از افرادی که پس از گذشت مدتی، دیگر از مبانی که زمانی آن را اعتقاد و آرمان می‌خواندند فاصله گرفته و حتی گاه به آن پشت می‌کنند. این افراد به همین دلیل معتقدند دفاع مقدس نیز از جمله اموری است که اکنون اصطلاحاً از مد افتاده و جوگیری‌های سال‌های دور دیگر نمی‌تواند باعث اقبال لاقط عده‌ای که آن را درک نکرده‌اند نسبت به این پدیده باشد.

اما آیا موضوع دفاع مقدس و فرهنگ ایثار، آن چنان که بخشی از جامعه ترویج می‌کنند مخاطب خود را از دست داده و عده باقی مانده هم در حال ریزش‌اند؟ آیا به واقع مسئولین ما عدم استقبال از این موضوع در میان آثار هنری را پشت تبلیغات وسیع و حمایت‌های مادی و معنوی خود پنهان می‌کند؟ گمان می‌کنم همان‌طور که رهبری حکیم انقلاب به کرات به این موضوع پرداخته‌اند، لازم به یادآوری موفقیت بسیاری از آثار هنری در همین سال‌های نزدیک باشیم که به موضوع دفاع مقدس و فرهنگ شهادت پرداخته بودند. موفقیت‌های چشم‌گیری که گاه در عرصه مکتوباتی مانند کتاب‌ها و زندگی‌نامه‌ها بودند و گاه در هنرهای تصویری مثل سینما. کتاب «دا»، «نورالدین پسر ایران»، یا فیلم‌هایی مثل «آژانس»، «لیلی با من است» و...

خوش‌تر آن باشد که سردلبان

گفته‌اید در حدیث دیگران

«این‌که تصور بشود که هنر دفاع مقدس در جامعه ما مخاطب ندارد، طالب ندارد، این هم خطای بزرگی است، از اشتباهات فاحش است؛ اگر کسی این را خیال کند. تحقیقا پرمرستری‌ترین آثار هنری بعد از انقلاب در زمینه‌های مختلف،



آن آثار هنری است که مربوط به دفاع مقدس بود؛ چه در زمینه فیلم و سینما، چه در زمینه کتاب، خاطره، داستان. همین چند کتابی که در واقع تیراژه‌هایشان بی سابقه است - در کشور ما چنین تیراژه‌هایی وجود نداشته که در ظرف دو سال، صد بار کتابی چاپ بشود. این که به من گزارش دادند، کتابی است در باب دفاع مقدس، همین کتاب «خاک‌های نرم کوشک» یا کتاب «دا» که در کمتر از دو سال، شنیدم بیش از هفتاد بار به چاپ رسیده! ما هیچ‌گونه کتابی از کتاب‌های گوناگون را با این تیراژه‌ها نداریم - مخصوص کتاب‌های مربوط به دفاع مقدس است. در زمینه فیلم هم همین جور است؛ پر فروش‌ترین فیلم‌ها و پرجاذبه‌ترین و پرمشتری‌ترین فیلم‌ها، فیلم‌هایی است که مربوط به دفاع مقدس است. از فیلم «آژانس شیشه‌ای» و «لیلی با من است»، تا این فیلم اخیر «اخراجی‌ها» آقای ده‌نمکی. (...) البته بعضی از کارها هست، مشتری پیدا نمی‌کند؛ این اشکال در مضمون و محتوا نیست، اشکال در ساخت است، در قالب است، در کیفیت است. در مایه‌های کم‌هنری است که به خرج داده می‌شود و در یک اثر به کار می‌رود و طبعا طالب پیدا نمی‌کند. بنابراین در این زمینه هرچه بتوان کار کرد، هرچه بتوان سرمایه‌گذاری مالی و مدیریتی و وقتی و این‌ها کرد، جا دارد؛ و سفارش ما این است. دوستان هنرمند هم

با شوق و امید، این کار را دنبال کنند. (بیانات در جمع فعالان عرصه هنر دفاع مقدس ۱۳۸۸/۶/۲۴)

این که به بیان رهبری معظم، گاه افرادی با کم‌مایگی و سستی در آثارشان موجب ندیده شدن و حتی به ابتذال کشیده شدن این مخزن ناب اندیشه بوده‌اند، موضوعی است که امروزه بیش از پیش باید بر آن متمرکز شده و در فکر جبران‌ش باشیم. نکته قابل تأمل در این باب این است که در میان همه اقوام آن چه قرار است بصورت یک امر فراگیر میان مردم جامعه مجال بروز پیدا کند، معمولا در قالب‌های تأثیرگذاری چون درام و حماسه قرار می‌گیرد. در واقع تأثیرگذاری که این قالب‌ها در روح و جان مردمان دارد، به مراتب بیش از موارد دیگر است.

با نگاهی به اغلب جوامع می‌توان به خوبی دریافت که روحیه حماسه و اسطوره‌گرایی در کمتر ملتی از ملل دنیا به خواب رفته است. احساس غرور ملی و افتخار به اموری چون شهامت و پایداری و ایستادگی، حسی است که هنرمند با بیدار کردن آن در فرد فرد اشخاص جامعه، می‌تواند به بیشترین بهره‌برداری در جهت القای مفاهیم مورد نظر خود به مخاطب دست یابد. ظرفیت عظیمی که در دفاع جانانه مردان و زنان سرزمین ما از ایمان و اعتقاد و وطن خویش وجود دارد می‌تواند آن چنان همراه با



**برخی معتقدند
خامیتی در اموری
هم چون انقلاب
و دفاع از مرزهای
کشور وجود دارد
که به نوعی آن
را قرین با شور و
شعار و هیجانات آبی
می‌کند و درست به
همین خاطر است
که بسیاری از افرادی
که پس از گذشت
مدتی، دیگر از
مبانی که زمانی آن
را اعتقاد و آرمان
می‌خواندند فاصله
گرفته و حتی گاه به
آن پشت می‌کنند.**



ذکاوت و هنرمندی به نسل سوم و چهارم انقلاب عرضه گردد که به کلی درهم شکننده تمامی تحلیل‌های غلط باشد. آن چنان که نمونه‌های ذکرشده به خوبی این ظرفیت را در جامعه نشان دادند.

بگذارید برگردیم به ماجرای آن درخت نیم سوخته! این که عده‌ای در جهان هستند که از یک موجود به زعم خودشان بی‌جان، قدردانی کرده و حتی در جهت حفظ و تبلیغ آن، در موزه و در مقابل دید همگان قرارش می‌دهند، امری است که با موضوع این نوشتار کاملاً مرتبط و هماهنگ است. البته نه از حیث استفاده از «فرهنگ موزه‌ای» که خود در این سال‌ها

نشان داده‌ایم که به خوبی در آن استادیم!!

واقعیت این است که شهدای موزه‌ای، آن قدر بی‌جان و ملول در میان حتی خود نسل انقلاب و دفاع، بی‌تأثیرند که جای انتظاری از نسل‌های بعدی باقی نمی‌گذارند. گاهی باید بپذیریم که ماملت افراط و تفریطیم؛ گاه برای نمایش روحیات جهادی و انقلابی شهدایمان آن چنان خشک و غضب‌آلود به ترسیم روحیات خشن جنگی و نظامی می‌پردازیم که قهرمان خود را چیزی ترسناک تر و دست‌نیافتنی‌تر از قهرمان فیلم «ترمیناتور» می‌یابیم و گاه آن چنان از در صفا و مهر و دوستی وارد می‌شویم و قهرمانمان را در حد یک عاشق کوچه‌بازاری دست‌مالی شده تنزل می‌بخشیم که صدرحمت به فیلم دختر شاهزاده و پسر گدا! درست در این هنگام است که صدایمان را بر سرمان می‌اندازیم که آی اهل العالم! قهرمان‌های ما، شهدای ما هم عاشق می‌شدند و ازدواج می‌کردند و در خانه با همسرانشان گل یا پوچ بازی می‌کردند!!!

به نظر می‌رسد این نماهای اصطلاحاً کاریکاتوری از انسان‌هایی که بیشترین دین‌زدگی ما را پس از بزرگانمان

تشکیل می‌دهند، ابتدا با خواست امام راحل و رهبر معظم انقلاب هم‌خوانی نداشته باشد.

«توقع انقلاب از هنر و هنرمند، مبتنی بر نگاه زیباشناختی در زمینه هنراست، که توقع زیادی هم نیست. ملتی در یک دفاع هشت ساله با همه وجود به میدان آمد. جوانان به جبهه رفتند و از فداکاری در راه ارزشی که برای آن‌ها وجود داشت، استقبال کردند - البته عمدتاً به خاطر دین رفتند؛ هر چند ممکن است عده‌ای هم برای دفاع از میهن و مرزهای کشور دست به فداکاری زده باشند - مادران و پدران و همسران و فرزندان و کسانی که پشت جبهه تلاش می‌کردند نیز طور دیگری حماسه آفریدند. شما خاطرات هشت سال دفاع مقدس را مرور کنید، ببینید برای یک نگاه هنرمندانه به حالت و کیفیت یک جامعه، چیزی از این زیباتر پیدا می‌کنید؟ شما در عالی‌ترین آثار دراماتیک دنیا، آن جایی که به فداکاری یک انسان برخورد می‌کنید، او را تحسین و ستایش می‌کنید. وقتی فیلم، آهنگ، تابلوی نقاشی، زندگی‌فلان انقلابی - مثلاً ژاندارک - یا سرباز فداکار فلان کشور را برای شما به تصویر می‌کشند، در دل و باطن وجدان خودتان نمی‌توانید کار او را تحسین نکنید. هزاران حادثه به مراتب با ارزش‌تر و بزرگ‌تر از آن چه که در این اثر هنری نشان داده شده، در دوران هشت سال دفاع مقدس و در خود انقلاب، در خانه شما اتفاق افتاد. آیا این زیبایی نیست؟ هنرمی توان از کنار این قضیه بی‌تفاوت بگذرد؟ توقع انقلاب این است و توقع زیاده‌خواهانه‌ای نیست. می‌گویند چرا زیبایی دیده نمی‌شود! کسی که به این مقوله بی‌اعتناست، نمی‌خواهد این زیبایی را ببیند؟» (بیانات در دیدار اصحاب فرهنگ و هنر ۱/۵/۱۳۸۰)

خوب است قدری بیشتر ببیندیشیم...

جایی برای سخن گفتن از شهید نمی ماند

مادر!
نکند فکر کنی فرزندت این مدت سرش بر زمین مانده بود؛
بال ملائک که نه
دامن مادر نگذاشت صورتش خاکی شود؛
و باز چادر مادر بود که خاکی شد...
مادری اش را چو باور داشتیم
گرد خود صدها برادر داشتیم
بنگرید
از جنگ هشت ساله ما
هنوز جوان برمی گردد
و ما
سرگرم هوس های دنیا

حرف یکی دو هفته نیست...
۲۵ سال است که فرزندش را ندیده بود
و چه قدر عاشقانه در آغوش کشید... فرزندش را...
می دانم علت حیرانیت از چیست...
فرزندت وقتی شهید شد بیست و چند سال داشت
اما امروز
هم وزن دوران کودکی اش ...
مادرها دوست دارند جوانشان را در بغل بگیرند
و شما به این آرزو رسیدید...
با همان دستان نحیف
محکم در آغوشش گرفتی
تا به همه بگویی هنوز هم مادری می کنی...

نگرش!

آی شربته...

از تمرینات قبل از عملیات برگشته بودیم و از تشنگی له له می زدیم. دم مقرر
گردان چشممان افتاد به دیگ بزرگی که جلوی حسینیه گذاشته شده بود و
یکی از بچه ها با آب و تاب داشت ملاقه را به دیگ می زد و می گفت: آی شربته!
آی شربته!...
بچه ها به طرفش هجوم آوردند، وقتی به او نزدیک شدیم دیدیم دارد می گوید:
آی شهر بده!... آی شهر بده!!!
معلوم شد آن قابلمه بزرگ فقط آب دارد و هر کس که خورده بود ته لیوانش
را به سمتش می ریخت. یکی هم شوخی و جدی ملاقه را از دستش گرفت و
دنبالش کرد...

از خطای آنان چشم ببوشند
و چه ساده
بازیکن دون پایه فوتبال ما
در کنار زمین و جلوی تماشاگران
قضای حاجت می‌کند...
استاد اقتصاد ما در جواب اعتراضمان به گروه‌بندی مختلط
چه راحت گفت
باید گروه‌های دوستی جدید را تجربه کرد...!
و با عرض معذرت
خدمتتان می‌گویم:
ریشتان که رفت
امید است ریشه‌تان نرفته باشد!
چه خوش گفت سید شهیدان اهل قلم:
«در ایران همه آزادند
الاحزاب اللہی‌ها»

حمید گلرخی

سرگرم فر دادن موها
سرگرم پست‌ها و سندلی‌ها
سرگرم راه‌های اختلاس...
راستی
حال که تصویر شهید در صفحه نیست
استقلال و سایپا چند چند شدن...
فلانی پشت سر بهمانی چی گفت...
و دیگر
جایی برای صحبت از شهید نمی‌ماند
وقتی بازیکنان والیبال کشور
در ایران
در جلوی چشم میلیون‌ها بیننده
با داور زن دست می‌دهند
و سرپرست تیم از مردم می‌خواهد
برای حفظ روحیه تیم

دکتر

اسلام در خطر است

بچه‌های گردان دوریک نفر جمع شده بودند و بر تعداد آن‌ها هم اضافه می‌شد. مشکوک شدم. من هم به طرفشان رفتم تا علت را جویا شوم.

دیدم رزمنده‌ای دارد می‌گوید: «اگر به من پایانی ندهید بی‌اجازه به اهواز می‌روم.»

پرسیدم: «چی شده؟ قضیه چیه؟»

همان رزمنده گفت: «به من گفتند برو جبهه، اسلام در خطر است. آمدم این جا می‌بینم جانم در خطر است!!»

گریز

شب آخر هنوز یادم هست
 خیمه زد عطر سیب در سنگر
 خیمه تاریک شد و این یعنی
 روضه خوان گفت از شب آخر
 گفت: این راه و این سیاهی شب
 عشق چشمان خویش را بسته است
 ما سحر قصد آسمان داریم
 از زمین، راه کربلا بسته است
 خشک می شد گلوی او کم کم
 روضه خوان تشنه بود در باران
 یک نفر استکان آب آورد
 السلام علیک یا عطشان
 استکان را بلند کرد، ولی
 عکس یک مشت روی آب افتاد
 مشک لرزید و محو شد کم کم
 اشک سید که توی آب افتاد
 نفست گرم، روضه خوان! آن شب
 دل به دریای آن نگاه زدی
 دم گرفتی میان خون خودت
 چه گریزی به قتلگاه زدی

برقی



پوکه!

عید آن سال، حوض خانه ما

سال پنجاه و هفت چشمانش
 سال هفتاد و پنج پاهایش

پدرم کنج جانماز خودش
 بی نیاز از تمام خواهش‌ها
 سندی بود و بایگانی شد
 کنج بنیاد حفظ ارزش‌ها

روی این تخت رنگ و رو رفته
 پدرم کوه بردباری بود
 پدر مرد من به تنهایی
 ادبیات پایداری بود ...

سعید بیابانکی

دور تا دور حوض خانه ما
 پوکه‌های گلوله گل داده است
 پوکه‌های گلوله را آری
 پدر از آسمان فرستاده است

عید آن سال، حوض خانه ما
 گل نداد و گلوله باران شد
 پدرم رفت و بعد هشت بهار
 پوکه‌های گلوله گلدان شد

پدرم تکه تکه هر چه که داشت
 رفت همراه با عصاهایش

دوست دارم مثل ذغالِ خوب تا آخر بسوزم!

نه که هر شب در خونه شون بخواد غذا بره!

همه مون اهل کتابیم، نباید راضی بشیم
حتی کافرَم از این دنیا بدون «دا» بره
حالا «دا» نشد، «من او»، ما که حرفی نداریم
گاهی آدم می شه از دنیا با «ارمیا» بره!
کسی که یه بار دل خلق خدا رو شاد کنه
نمی خواد سالی دو بار تا خونه خدا بره!
کی میگه صداس که می مونه فقط؟! بهش بگین
شده صد بار بره پشت میکروفن، صدا بره؟!
مصرع آخرو بالهجه مشهدی بخون!
کی میگه دوس نداژم که مسی موطلا بره!

ناصر فیض

آخه آدم از خونه ش بلند بشه کجا بره؟!
میگم، اصلا واسه چی آدم بلند شه راه بره!
هشت ساله اوله که، میگن کمی سخته فقط
کافیه دنده سنگین تریلی جا بره!
حالا که توی کفی افتادیم و داریم می ریم
دیگه ترمز واسه چی؟! می خواد مگه کجا بره?!

تازه، جاده ها رو عین کف دست بلد شدیم
کی می تونه این همه جاده رو مثل ما بره؟
طرح کادم که باشیم، باز کمی جلوتریم
از کسی که فوق فوقش کلاس اکابره!
بنده قبل از نیوتن عکسشو فهمیده بودم
توپو وقتی می زنین زمین باید هوا بره!
دوست دارم مثل ذغالِ خوب تا آخر بسوزم
چون زمستونو می خوام از این جا روسیا بره!
نه که شاهنامه همیشه آخرش خوش نبوده
هر کسی خوش نداره تا ته ماجرا بره
روزی که اومد نگفتم چرا اصلا اومده
حالا هم دوست ندارم بگم باید چرا بره؟!
کمر آدم با دیسک و مهره هاش درست میشه
اگه روزی دو تا نیم ساعت فقط شنا بره
کسی وضعیتش خوبه امروز که بتونه دست کم
پاشه هفته ای یه بار هم که شده سونا بره!
گاهی وقتا هم خوبه خودش غذا درست کنه

پتو

هوا خیلی سرد بود. از بلندگو اعلام کردند جمع شوید
جلوی تدارکات و پتو بگیرید. فرمانده گردان با صدای
بلند گفت: «کی سردشه؟»
همه جواب دادند: «دشمن»
فرمانده گفت: «احسنت، احسنت. معلوم می شود
هیچ کدام سردتان نیست. بفرمایید بروید دنبال کارهایتان.
پتویی نداریم که به شما بدهیم.»

نرگش!

رودل نوشته‌های یک جا مانده

ایستگاه بعد؛

شاید شهدا، شاید...

نمی‌دانم چرا، ولی دیگر شنیدن صدای شما برایمان سخت شده است، شاید به خاطر صدای پارازیت‌های ماهواره باشد؛ گوش ما پراست از صدایی که نه بوی شما را دارد و نه عمق نگاهتان را.. دیگر دلم نمی‌خواهد از زندگی بدون شما بگویم.

در این مسیر «بی.آرتی» دلمان گرفت از بس که همه از گرانی، تورم و مذاکره می‌گویند، چرا دیگر از انقلاب، کربلا، مستضعفین، خبری نیست؟! مگر ما را چه شده است که فقط از این و آن می‌گوییم؟...

دیگر از جمله «شهدا ما عکس شما را به دیوار می‌زنیم و عکس شما عمل می‌کنیم» حالم بد است. چرا این جمله را همه جا می‌نویسید؟! مگر ما اصلا عکس شهدا را در جایی می‌زنیم که عکسش عمل کنیم! کدام عکس؟!...

ای کاش در مترو به جای فروش لواشک کسی هم پیدا می‌شد و به ما معرفت می‌فروخت و با صدای بلند می‌گفت «معرفت بسته‌ای هزار، در طعم‌ها و رنگ‌های متنوع»...

ای کاش دلالت قیمت شهادت پیدا می‌شد و جمشید بسم الله تقوا، تا بر روی چهارپایه می‌رفت قیمت تقوا را به

همیشه شنیده بودم شما رفته‌اید و ما جا مانده‌ایم، اما باور نداشتم، ولی در این مدت باور کرده‌ام که شما رفته‌اید و ما در میان نرخ ارز و آجیل شب عید گیر کرده‌ایم. آری، دیگر در این هیاهوی شهر، کم‌تریادی از شماست! یاد شما در قلب‌های ما دچار چراغ قرمزی شده است که اگر از آن رد شویم، نیز کسی را جریمه نمی‌کنند، ولی باز هم از چراغ عبور نمی‌کنیم! نمی‌دانم چرا ولی اصلا عبور نمی‌کنیم عبور از شرایط برایمان بی‌معنا شده است. یادش به خیر، گاهی اوقات چراغ قرمز دلمان در مجلس علما، زرد می‌شد، حالا دیگر زرد هم نمی‌شود.

شاید بگویید ناامید شده‌ای، شاید بگویید بی‌امید شده‌ای، ولی به خدا امیدم را از دست نداده‌ام، هنوز هم به شهادت امیدوارم، ولی! ولی امیدم مثل قیمت سکه، بالا و پایین می‌شود.

مادرم می‌گوید در زمان جنگ مردم بیشتر به فکر یکدیگر بودند؛ هر کسی به یاد همسایه‌اش شب سر بر بالین می‌نهاد، ولی این روزها مردم برای این که صدلی خود را به پیرمرد ناتوان عصا به دست ندهند، خود را به خواب می‌زنند!

نووا قلم!

چند کلمه با ادبیات دفاع مقدس

نانِ آجر؛ کتابِ داغ



پایی که جاماند

مخفی کردن یادداشت‌های نوشته شده بر روی کاغذ سیگار در داخل يك عصا، در نگاه اول به فیلم‌های ماجراجویانه و پرافت و خیزی می‌ماند که بیننده را تا انتهای داستان میخ‌کوب می‌کند، اما این یادداشت‌های پنهان شده در درون عصا خاطرات ۸۱۱ روز اسارت سید ناصر حسینی پور از زندان‌های مخفی عراق هستند؛ یادداشت‌های روزانه‌ای که از ۳ تیر ۱۳۶۷ آغاز می‌شوند و تا ۲۲ شهریور ۱۳۶۹ ادامه می‌یابند و اشک‌ها و لبخندهای اسرای ایرانی در عراق را روایت می‌کند.

«پایی که جاماند» به شرح بسیاری از اعمال و رفتار اسرا و نظامیان عراقی پرداخته و زوایای بسیاری را از زندگی اسرا در کمپ‌های عراقی روایت کرده است. این امر موجب شده که راوی به موضوعات متنوع و گوناگونی از زندگی اسرا در کتاب اشاره کند؛ گذران اوقات فراغت، عزاداری، آموزش و تدریس، آدم‌فروشی و... یادداشت‌های اولیه کتاب بسیار طولانی و با جزئیات فراوان نقل شده‌اند و در ادامه کوتاه و کوتاه‌تر می‌شوند. یکی دیگر از ویژگی‌های

مناقصه می‌گذاشت.

ای کاش، ای کاش و ای کاش...

دل‌م می‌خواست به جای این‌که موبایلم را شارژ کنم، دل‌م را شارژ می‌کردم و برایش ۱۰۰ هزار تومان شارژ شگفت‌انگیز می‌خریدم و یا از بسته‌های ویژه همراه دل استفاده می‌کردم و برای حضرت امام (ره) پیامک می‌زدم که ما هنوز هستیم، هرچند آرام نشستیم!

هرچند سر نهاده‌ایم به بست شیخ ثروت و نگاهمان تیرکی ناوک‌انداز شده است ولی می‌خواهیم بست‌مان را عوض کنیم و به سمت بست شهادت

برویم. پس...

شهدا سلام!

آمده‌ایم به شما همین را بگوییم؛ فقط و فقط بگوییم سلام تا شاید پس از سلام، تسلیم هم بیاید، تسلیم زندگی پراز نورتان!

ما برای تسلیم سلام می‌کنیم و به جنوب می‌آییم... جنوب شمالی‌ترین نقطه دنیا و شرقی‌ترین نقطه عشق و مغرب تمام دل بستگی‌ها...

محمد امین نصیری پور

این کتاب، آشنایی خواننده با حال و هوای اسیران ایرانی در مناسبت‌های ویژه مانند پذیرش قطعنامه، رحلت امام (ره)، اعیاد و مناسبت‌های ملی و مذهبی و جو حاکم بر اسرا است.

سید ناصر حسینی پور کتاب «پایی که جا ماند» را به ولید فرحان، شکنجه‌گری که از هیچ فرصتی برای آزار و اذیت او غافل نمی‌ماند تقدیم کرده. شکنجه‌گری که او را مجبور به دویدن بر روی یک پا می‌کند، او را مجبور به ساعت‌ها خیره شدن به آفتاب می‌کند و برای بیرون کشیدن اطلاعات از ناصر با کابل به جان او می‌افتد.

نگارش اولیه این کتاب در سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۷۰ انجام گرفته و زمانی که نگارش دوم کتاب با چند سال تأخیر پایان یافته، نویسنده از انتشار آن امتناع کرده است. صفحات نوشته شده چند سالی در کتابخانه نویسنده ماند تا با اصرار دوستان در سال ۱۳۹۰ در قالب این کتاب منتشر شد و رهبر معظم انقلاب نیز از این کتاب تقدیر و دست‌خطی را بر آن نگاشته و به یادگار گذاشته‌اند.

جاده جنگ

بینالود و اهالی روستا همراه با طلوع فجر از خواب بیدار می‌شوند. در افق سواری به چشم می‌خورد که نزدیک می‌شود. مردی سوار بر اسب سیاه که به ترک او زن جوانی



با شنل سرخ‌رنگ نشسته است. عزیزیکی از اهالی روستاست که با دیدن سوار مدام تکرار می‌کند: «بلای آسمانی» سوار و همسرش به اطراف روستا، بقعه و باغ‌های روستا می‌رسند و با حیرت همه چیز را می‌بینند. مرد سوار با دیدن کلبه باغی حالش دگرگون می‌شود و در پاسخ به سؤال زن، می‌گوید که بخشی از دوران کودکی‌اش را در این کلبه گذرانده است. زمان به گذشته و خاطرات کودکی مرد سوار برمی‌گردد. همراه با حرکت اسب و سوارانش در روستا، خاطرات گذشته جان می‌گیرند. زمان به سال ۱۳۲۰ و جنگ جهانی و وضعیت ایران در آن دوره برمی‌گردد. مانورهای هوایی و حمله جنگنده‌های روسی به مشهد و اطراف آن سید رشید پدر کودکی به نام رضا در سفری به عشق‌آباد گم می‌شود و دیگر باز نمی‌گردد. همسرش صنم با کودکش رضا به بینالود می‌آیند تا تحت نظر سید صالح (برادر رشید) زندگی کنند و حالا رضا بزرگ شده و سرباز است. روس‌ها در بینالود شروع به جاده‌سازی کرده‌اند و خود را دوست ایران معرفی می‌کنند. رضا و سوار (تیمور) دو دوست قدیمی بعد از ده سال جدایی همدیگر را پیدا می‌کنند. هر دو بزرگ‌تر شده و تغییر کرده‌اند و رضا در این تردید به سر می‌برند که شاید تیمور، همان مرگان نام‌آور و سلحشور است. رضا شاه

می‌رود و شاه جوان به سلطنت می‌رسد. عالیه (ستوان روسی) به رضا پیشنهاد می‌دهد به‌عنوان راننده به استخدام نیروی نظامی روس درآمد و رضا به پیشنهاد این زن فکر می‌کند و مردد است که می‌تواند رانندگی برای قاتلان پدرش را بپذیرد و می‌پذیرد و برای بردن تدارکات با تعداد دیگری راننده ایرانی، به مأموریت اعزام می‌شود.

جاده جنگ عنوان رمانی پنج جلدی است که منصور انوری آن را نوشته است. جلد اول این کتاب در سال ۱۳۸۹ توسط انتشارات سوره مهر با چاپ شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

حریر مثل تو بود

حریرچیان متولد ۲۳ آذر ۱۳۴۴ بود و در سال ۵۱ به اول دبستان رفت. او پدری کارمند و مادری خانه‌دار داشت. فعالیت در مسجد محله پاچنار در قالب تشکیل کتابخانه، شرکت مستمر در نمازهای جماعت مسجد و آموزش‌های اعتقادی و دینی مسجد، شرکت در فعالیت‌های اجتماعی به فرمان حضرت امام (ره)، عزیمت به مناطق محروم در قالب گروه‌های مردمی جهادسازندگی از جمله فعالیت‌های او بود.

از دیگر کارهای او می‌توان به مطالعات وسیع و پیگیر در زمینه‌های اصول عقاید، احکام، مکاتب تاریخ اسلام، نهضت‌ها

و به‌ویژه زندگانی، سیره و عقاید حضرت امام (ره)، عضویت در شورای مرکزی انجمن اسلامی دبیرستان هراتی و عهده‌داری مسئولیت‌های مختلف اشاره کرد.

حریرچیان در بسیج مدارس هم‌زمان با فرمان امام (ره) جهت تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی در آذر ۵۸ عضو شد و آموزش‌های نظامی و عقیدتی و سیاسی را فراگرفت.

وی از سال ۶۲ وارد دانشگاه شد و در رشته کامپیوتر با گرایش مهندسی سخت‌افزار دانشگاه صنعتی اصفهان در مقطع کارشناسی و در همین رشته در دانشگاه تهران در مقطع کارشناسی ارشد مدرک خود را دریافت کرد.

عزیمت به جبهه و شرکت در عملیات‌های محرم (مجروحیت از ناحیه پا)، کربلای ۴، کربلای ۵ (مجروحیت از ناحیه کتف)، بیت‌المقدس ۷ (مجروحیت شیمیایی) از افتخارات جنگی این شهید بزرگوار بود.

کتاب «حریر مثل تو بود» ۷۱ برش از زندگی جانباز شهید سیدمهران حریرچیان را در قالب داستان کوتاه روایت می‌کند. این اثر را بهزاد دانشگر نوشته است. کتاب «حریر مثل تو بود» در قطع رقعی و ۸۰ صفحه با شمارگان ۳ هزار نسخه توسط نشر آرما منتشر شده است.



پرواز حماقت‌ها

امیرحسین رضوانی

تکلیف روشن است! کاری نداریم با کسانی که بنای پرواز ندارند... حرف ما با خودمان است؛ ما که در جستجوی پروازیم! انقلاب پیش می‌رود و هر روز دشوارتر می‌شود... با این حساب احمقانه است که انقلابی‌گری برایمان یک نوستالژی نعشه‌کننده باشد! احمقانه است که عزا بگیریم برای انقلاب که رزمندگانش یا شهید شده‌اند، یا محافظه‌کار و باقی هم دارند از غصه دق می‌کنند! جنگ تمام نشده که کار به مجلس ختم برسد... آینده حتی اگر تاریک هم باشد، تکلیف ما روشن است.

مشهور است، حتما شما شنیده‌اید که از قول شهید باکری نقل می‌کنند رزمندگان بعد از جنگ به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول دسته‌ای که پس از جنگ به مخالفت با گذشته خویش می‌پردازند و از گذشته پشیمان می‌شوند، دسته دوم دسته‌ای که راه بی‌تفاوتی را می‌پیمایند و در زندگی مادی غرق می‌شوند و دسته سوم دسته‌ای که به گذشته خویش وفادار می‌مانند و از شدت مصائب و غصه دق می‌کنند.

چه حماقت‌هایی!

می‌ایستی و نگاه می‌کنی به حماقت‌های خودت؟ می‌ایستی و نگاه می‌کنی به پست‌های تقسیم شده و سرپی‌کلاحت؟ می‌ایستی و نگاه می‌کنی به پول پرداخت نشده برای خون‌هایت؟ خب حق داری بدت بیاید از این همه نامردی، پس عدالت کجاست؟ مگر نباید به مردان روزهای سخت در این روزها اعتماد می‌شد؟ تف بر این گذشته و تف بر این سوءاستفاده که چه قدر من ساده لوح بودم! انگار انقلاب همین مقامات تقسیم شده و همین پست‌ها هستند، انگار اصلا برای همین انقلاب کرده‌ای!
این یکی با خودش این فکرها را نمی‌کند. کلا ذاتش عوض شده؛ به جوگیری اعتقاد راسخی دارد. خب جوان بوده، جوگیر شده، ایرادی ندارد. الان مهم این است که کسی نفهمد جوگیر شده است. باید از دوران جوگیری به نحو احسن استفاده کند، البته بیست سالی می‌شود که دارد از آن دوران استفاده می‌کند و هر روز بیشتر مدعی جوگیریش می‌شود. فقط در دلش می‌گوید کاش رزومه جوگیریمان کمی پروپیمان تر بود!
این بزرگواری هم که در کنارمان نشسته است در حال دق کردن می‌باشند، خب بیچاره ایشان هم نظرش بر این است که بخور بخوری برپاست، بیا و ببین و خب یک نظر دیگر هم دارند؛ گویا این است که برای حفظ ارزش‌ها نباید این کارها را کرد اما خب نظر دیگری به نظر نمی‌رسد داشته باشند، چون الان در حال دق کردن هستند. خب می‌رویم که با ایشان کمی گپ بزنیم؛ بله آقا شما چه طور این قدر بی‌رگ بودی که بیست سال است هنوز دق نکردی؟ رفیقان همه دق کردند! تو عجب نارفیقی هستی...



نفس راحت

دنیای طنزی می شود آن گاه شرکت کردن در راهپیمایی یا انتخابات یا صدور انقلاب یا ولایت یا هر چیز دیگری درگفتمان انقلاب اسلامی. این دنیای طنز و البته سکولار فقط و فقط مال آن هایی است که بعد از جنگ نفس راحتی کشیده اند، به خیال این که جنگ تمام شده، حال چه جنگیده بودند چه نه! ترجمان مذهبی رایجش می شود این که جنگ تمام شده و ما چه بدعاقبتیم که در روزگار جنگ زیست نکردیم و دیگر نمی توانیم با همان پتانسیل های بچه های جنگ به گرد پای شهیدان برسیم و باید از نابسامانی ها درد بکشیم و فقط فریادزن های خوبی باشیم!

انگار قرار بوده بجنگند تا فقط فریاد بزنند! و هیچ قله و هدفی در کار نبوده! فقط این وسط اشتباهی شهید هم شده اند؟! جنگ تا وقتی حق هست ادامه دارد و این یعنی تو اگر بخواهی هر روز می توانی رزمنده این جنگ باشی. آن وقت سؤال این است که آیا رزمنده دق می کند؟ می توان این طور جواب داد که آری اگر کاری از دستش بر نیاید و... جز دعا و غصه کاری ندارد. پس سؤال جدید این است: یعنی پس از دفاع مقدس ما دیگر رزمنده ای در راه حق نداریم یعنی همان ها بوده اند که دیگر کاری ازشان در عرصه های جدید بر نمی آید؟

جمله ای که مقام معظم رهبری قبول ندارد

زیباترش می شود همین که حضرت آقا فرمودند: «بعضی ها از گذشته شان پشیمان می شوند، بعضی هایی تفاوت می مانند، بعضی ها پای بند می مانند. آن هایی که پای بند می مانند، باید از غصه دق کنند. این جمله اخیرا من قبول ندارم. آنهایی که پای بند می مانند، شاهد به ثمرنشتن این نهال

و تناور شدن این درخت خواهند بود. این جور نیست که با روی گرداندن کسانی، این حرکت عظیم، این بنای معظم و شامخ تکان بخورد. با برگشتن يك عده ای از این قافله عظیم، هرگز این قافله از راه باز نمی ماند؛ «من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه» اهل فکر و اهل تأمل، بر روی این پدیده شگفت آور تکیه کنند که در نظام جمهوری اسلامی، با وجود همه کج تابی هایی که از گوشه و کنار دیده شده، امروز این انگیزه، این ایستادگی، این آگاهی، این عزم راسخ، بین جوان های ما، از دوران دفاع مقدس اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.»

آقا با شما هستند مثل این که دارند می گویند می دانی کجا هستی؟

و امروز جوان های ما اگر در این جنگ رزمنده تر نباشند در حد جوانان دفاع مقدس رزمنده اند و برای این انقلاب زحمت می کشند، منتها خیلی ها بی نام و نشان و خیلی ها بدون این که حتی خودشان بدانند. هیئات اگر جبهه حق روزی باز ایستد و هیئات که زمین روزی خالی از جنود الهی باشد. ای رزمنده! با امامت هستی؟ می دانی کجاداری می جنگی؟

و اما...

انگار شهید باکری می دانسته که قرار است انقلاب دست چه ناهلانی بیفتد و اصلا همه را دعوت به خودکشی می کرده! این گونه فهمیدن سخنان شهید، یعنی برخورد به صورت یک گزاره اخباری، خود نوعی مغالطه جفا آمیز در حق شهید باکری است. سخن ایشان بیش از هر چیز باید به عنوان یک تنبیه فهمیده شود. یک هشدار! باید حرف شهدا را درست بفهمیم. تذکر رهبر انقلاب درست به همین بدفهمی بازمی گردد نه به اندیشه بلند شهید.

جستجوی در عیار عدالت طلبی و آرمان خواهی

عدالت خواهی بعضی‌ها

بومی دهد..

عدالت خواهی نه آن قدر پیچیده است که لازم باشد برای فهمیدنش خودمان را به آب و آتش بحث‌های آن چنانی بزنیم، نه آن قدر دم‌دستی است که بشود با چند تا ژست تو خالی در لباس پوشیدن و حرف زدن به آن دست یافت. عدالت خواهی یک شخصیت است. باید شخصیمان را در قواره عدالت خواهی بار بیاوریم. پیش‌نیازهایی دارد.. آدابی دارد.. بایدهایی دارد.. نبایدهایی.. هزینه‌هایی.. چه کوله فکری مضحکی است که بخواهیم عقلانیت را، مصلحت‌سنجی متکی به کیاست را و سیاست‌ورزی ربانی را از عدالت خواهی حذف کنیم..

• عدالت خواهی موضوع مهمی است که متاسفانه این روزها می بینیم به آن کمتر در قشرهای دانشجویی توجه می شود و آن جایی هم که به آن اشاره می شود فقط به صورت لفظی و شعاری است. خب یکی از مؤلفه های بارز شهدا و رزمندگان اسلام و انقلابیون بُعد مطالبه گری و عدالت خواهی آنان است چیزی که امروز در جامعه ما وجود ندارد، خب چرا امروز در میان تشکل های دانشجویی و قشر مذهبی به این نقطه می رسیم؟

اگر بخواهیم به عدالت خواهی بپردازیم باید دو نکته را در کنار عدالت خواهی در نظر داشته باشیم. یکی معنویت است و دیگری عقلانیت. این دو برای عدالت خواهی حالت دو بال را دارند و اگر هر دو باشند منجر به اوج گرفتن عدالت خواهی می شود. در حالت اول اگر معنویت نباشد، عدالت خواهی پوچ می شود و حالت شعار زدگی پیدا می کند و هر شخص ممکن است حاضر نباشد عدالت در مورد خودش اعمال شود. مانند داستان معروف آن شخصی که گفته بود: اگر فرش تان نجس شده همان قسمتش را ببرید و شب که به خانه رفته بود دیده بود خانواده اش همین کار را کرده اند ناراحت شده و گفته بود این ها که گفتم برای مردم و بیرون بودند برای شما و در خانه. لذا شخص باید مینا را همیشه به خاطر داشته باشد از یاد نبرد که من اگر عدالت خواه هستم باید اول از همه در مورد خودم عدالت خواه باشم. اول از همه باید متوجه باشم که این عدالت یک شمشیر دولبه است که هم بر خودم حاکم است، هم بر دیگران. این لزوم همراه بودن عدالت خواهی با معنویت است. در این صورت عدالت خواهی دیگر دچار انحراف نمی شود و مصادیقش هم درست تشخیص

داده می شود. بحث دوم این است که عقلانیت هم باید با عدالت خواهی توأم باشد. این به چه معناست؟ ما نمونه های زیادی داریم که افراد یک دوره ای عدالت خواه بودند اما به دلیل این که این همراه با عقلانیت و تحلیل و بصیرت و نگاه نبوده منجر به جایی شده که شخص در یک دوره دیگر خودش دچار افراط و تفریط هایی دقیقاً متضاد با دوره قبل می شود. نمونه تاریخی اش «زبیر» است. «زبیر» در سقیفه بنی ساعده جزو یاران حضرت امیر(ع) بود و جزو آن شش نفری بود که با شمشیر آویخته به حمایت از حضرت امیر(ع) آمدند. همین «زبیر» در زمان جنگ جمل و نهروان روبه روی حضرت علی(ع) ایستاد. چرا؟ چون آن جا با حالت احساسی به موضع دفاع از حضرت علی(ع) آمده بود. آن جا در حالتی قرار گرفت که دنیا دوستی القا شده توسط پسرش منجر به این شد که از مولا دور شود. نمونه معاصر هم داریم. دوستان چپ مذهبی اول انقلاب خودمان. در فضاهای اقتصادی و سیاسی و نزاع های فلسفی شان بسیار تندرو بودند. بعد یک دوره که گذشت، به خصوص بعد از یک دهه از گذشت انقلاب، از استکبار ستیزی عبور کردند و طرفداران لیبرالیسم شدند و در حوزه اقتصاد هم کاملاً طرفدار اقتصاد سرمایه داری شدند و در حوزه فرهنگ هم طرفدار اباهاه گری شدند.

• این بحث تئوری بود. اگر بخواهیم وارد حوزه عملی شویم فرد چه طور می تواند عقلانیت و معنویت را به کار گیرد و مثل خیلی از دوستانی که الان دارند آلوده خیلی از مسائل می شوند، آلوده نشود؟ ببینید در بحث هزینه چه مقدار باید هزینه شود و چه مقدار بیهوده است؟ این خودش خیلی تعیین کننده است.



عدالت خواهی یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. یعنی شما یک معروفی به نام عدالت را مینا قرار داده اید و دارید دیگران را به آن امر می کنید. بنابراین شرط اولش این است که خودت این معروف را بشناسی و مقدمه اش این است که حضرات معصومین فرموده اند فرمودند «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السَّبْتِ كُمْ» مردم را با غیر زبان تان (با عمل کردن) دعوت به خیر کنید. یعنی خودتان اول عامل باشید تا این امر به معروف تأثیر گزار باشد. لذا در عدالت خواهی شخص باید خودش عامل باشد. یک مورد این است که وقتی شما می بینید منافع تان با عدالت در تضاد است سریعاً باید خودتان را در مقابل عدالت متوقف کنید. عدالت را باید به مثابه یک حدیقف بگذارید برای تمام آن زیاده خواهی ها و کم خواهی های خودتان. می توان این گونه گفت که ما در فرهنگ دینی یک عاملی به نام تقوا داریم که این تنظیم کننده همه خواستن ها و نخواستن های انسان است. یعنی این تقوا به نوعی برای شخص یک عامل خودکنترلی درونی است. این می تواند مواضع شخص را در همه جا تعدیل کند. اگر شخص بیاید و مبنای تقوا و تدبیرش را تقویت کند جایی هم که احتمال برود خودش را در مقابل مال دنیا و یا مظاهر آن باز نکند می شود. مانند مدرک و معامله گری برای یک شغل، یا این که عضو یک شورا و یک تشکلی باشد و در یک ماجرای بیانییه ندهد و در یک ماجرای مصاحبه نکند و سکوت کند و به عبارتی سیاست ورزی یا سیاست بازی کند، در افزایش سریعای گویند خب شما تشریف بیاورید و بدون آزمون بروید برای دکتری یا بورس خارج یا داخل بگیرید. این ها منجر به این می شود که تشکلهای دانشجویی از آرمان خواهی شان دور شوند و وقتی از آرمان خواهی شان دور شوند، حتما در افزایش عدالت خواهی راهم قربانی خواهند کرد.

• پس شما آرمان خواهی و تقوا را عامل اصلی عدالت خواهی می دانید؟

آرمان خواهی چیز دور از دسترسی نیست. آرمان خواهی تلاش برای پیاده سازی همه منویات دین در زندگی بشر است. تعریف آرمان از نظر من این است.

• این که می شود زمان ظهور!

نه! ما در هر مرحله باید انتظار پویا داشته باشیم. اگر بخواهیم جزو حزب قانددین زمانه باشیم و بنشینیم تا امام زمان (عج) بیاید و آن آرمان ها و منویات دین را در زندگی بشر پیاده کند، خب آن وقت دیگر فعال دانشجویی انقلاب خمینی نیستیم؛ عضو گروه های خاصی مانند انجمن حجتیه و دیگر جریان های انحرافی مهدویتی خواهیم بود. ولی اگر بخواهیم آن انتظار پویا را داشته باشیم، آن که گفتند برای فرج حضرت دعا کنید، منظور فقط نشستن و دعا کردن نیست و باید تلاش و حرکت هم کرد. لذا تلاش در مسیر به ظهور و بروز رساندن منویات دین آن کاری که مرحوم امام (ره) کردند و یکی از مهم ترین مصادیق آن حکومت اسلامی است. نعمتی که امام آمد با تبیین مبانی صدراتی انقلاب اسلامی به ملت ایران و جهانیان ارزانی داشت و البته این توضیح مفصلی دارد.

• پس به نظر شما علاوه بر بحث معنویت و عقلانیت، تقوا و آرمان خواهی دوستان مشکل دارد که این ایرادات به وجود می آید؟ یعنی باید چه کار کنند تا مشکل حل شود؟

ابتدا در پاسخ به این سؤال تذکاری که در اینجا باید به خود و دوستانم در تشکلهای عدالت خواه بدهم این است که آسیب شناسی کنیم شاید دلیل این که تلاش ها و مطالبه گری های عدالت خواهانه مان نتیجه نداد خودمان باشیم. باید سری به خودمان بزنیم! خودمان عالم بی عمل بودیم که نشده!!! ما می توانیم دو گونه رفتار داشته باشیم. یکسری از افراد رفتارهای شعاری دارند و یکسری رفتار شعوری. تشکلهای دانشجویی و نسل جوان به دلیل این که هنوز مبانی نظری اش درونی و مبنایی نشده، رفتارهای شعاری اش خیلی بیشتر از رفتارهای



شعوری اش است. همین طور که ما اوایل انقلاب دیدیم بعضی از دانشجویهایی که در سیزده آبان به صورت کاملاً شعاری رفتند و لانه جاسوسی را فتح کردند و بعد کمتر از بیست سال بعد یکی از مسئولان همان ها آمدند گفتند ما توبه کردیم و ما آن زمان احساساتی عمل کردیم، اگر تعقلی عمل کرده بودیم، یک انقلاب نوپا را در بدو تأسیس بایک حکومت امپریالیستی و یکی از بر قدرت های دنیا در نمی انداختیم. عین این صحبت ها را کردند. یعنی ما آن زمان شعاری عمل کردیم و شعور نداشتیم. این کاری بود که آن ها کردند. اما امام آمد چه کرد؟ امام آمد رفتار شعاری آن دانشجویها را تأیید کرد و دقیقاً در آن دو پیام بسیار مهمی که به آن ها داد، آن ها را از روی نقطه شعور تا کید کرد. فرمود شما که این کار را کردید، به شیطان بزرگ زدید. یعنی جنبه شعوری مطلب را به آن ها خاطر نشان کرد. یعنی درست است که حالا شما تیر را رها کرده اید ولی «ما زَمِیْتُ اِذْ رَمِیْتُ»، خدا بود که این هدایت را به شما داد که رفتید این جا را زدید و آن جا سریعاً راهنمایی می کنند که این جایی که گرفتید جای درستی است و بیرون هم نیابید، این جا شیطان بزرگ است. دقیقاً امام تأکید کرد تا شعورشان را تقویت کند. اما بعضی از آن ها مثل شهید وزوایی و شهید رجب بیگی کلام امام را فهمیدند و عاقبت به خیر شدند و با شهادت رفتند و عده ای دیگر چند سال بعد سرفرازان از دیوار پایین سفارت پایین آمدند و حتی فردی مثل عباس عبدی رفت و با باری روزن جاسوس آمریکایی سفارت تهران به دلجویی نشست.



**اگر شخص بیاید و
مبنای تقوا و تدینش
را تقویت کند جایی
هم که احتمال
برود خودش را در
مقابل مال دنیا و
یا مظاهر آن ببازد
کمتر می شود. مانند
مدرک و معامله گری
برای یک شغل، یا
این که عضو یک
شورا و یک تشکیلی
باشد و در یک
ماجرایی بیانیه
ندهد و در یک
ماجرایی مصاحبه
نکند و سکوت
کند و به عبارتی
سیاست ورزی یا
سیاست بازی کند.**

• پس تقویت مبنایی می تواند مشکل را حل کند؟
ببینید اگر ما برگردیم و بخواهیم در سخنان بزرگان انقلاب در این موارد رهنمود بگیریم، حضرت آقا هر جا که بحث عدالت خواهی را مطرح می کنند، می فرمایند باید کاملاً به بحث عقلانیت و معنویت پرداخت و این نشان دهنده این است که این دو تابعی عقلانیت و معنویت تا نباشند بالی نخواهد بود تا عدالت خواهی در کشور محقق شود. ببینید عدالت یک مفهوم نقطه ای نیست یک مفهوم محدوده ای است فلذا شخص باید با استفاده از عقلانیت و شعور، پایش را در چارچوب قرار دهد. اگر شعار زندگی و رفتارهای احساسی تعریف نشود برایش منجر میشود به اینکه عدالت خواهی به ضد خودش تبدیل میشود و یک بحث دیگری داریم اگر ما عدالت را به عنوان یک هدف مقدس ببذیریم باید ابزار رسیدن به این هدف را هم مقدس کنیم در دولت نهم و دهم بسیاری از دوستان دانشجویی که به دنبال کمک به اسلام و انقلاب بودند و میخواستند به نظام و انقلاب کمک کنند و برخی شان با روندهای درست بالا رفتند یا از این جنبه که ما بگویید ما برویم برای اسلامی سازی علوم و بعد به یکباره بارانت خواری مدارج تحصیلی را ادامه دهیم مثل ماجرای کسی که دزدی میکرد و دزدیش را صدقه میداد و می گفت دزدی یک سیئه دارد و صدقه ده حسنه پس من نه حسنه کاسب می شوم. باید در راه مقدس وسیله مقدس تحصیل کرد و آن هم عمل مطابق قانون است. قانونی که از عقلانیت نشأت میگیرد و معنویت صحیح (دین) آنرا تأیید میکند.

انقلابی نفا آب می شود... چگونه یک

امیرحسین رضوانی

گاهی کار به خود زنی می رسد. دیگر هیچ راهی نداریم جز اعتراف به ترس هایمان و به شهوت هایی که ما را از انقلابی بودن پشیمان می کند... هیچ راه فراری نداریم جز این که تکلیف خود را با این ها روشن می کنیم. فکرش را باید از سرمان بیرون کنیم که می شود از کنار این علامت سؤال های بزرگ زیرسبیلی عبور کنیم! بین خودمان می ماند بیایید برای وجدان خود اعتراف کنیم.

من یک انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که کمیته انضباطی شوم، در دانشگاه فریاد نمی زنم؟

من یک انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که نکند فردا یا اصلا یک سال دیگر از گرسنگی بمیرم، جلوی بی عدالتی ها و رشوه گیری ها و... نمی ایستم تا مرا از اداره بیرون کنند؟

من یک انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که دکتری قبول نشوم این مقدار پاچه خواری وزارت علوم و دانشکده و استاد و... را می کنم؟

من یک انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که نتوانم زندگی راحتی داشته باشم یا فردا، روز ایده آل هایم، به چالش گرفته شود، ازدواج نمی کنم؟

من یک انقلابی ام اما نمی دانم چرا از ترس این که نکند ریا کنم یا از ترس دور و بری هایم یا از ترس این که نکند پرستیژ مدیریتی ام به هم بخورد، اشرافی گری را سرلوحه زندگی خود قرار می دهم؟

من یک انقلابی ام اما نمی دانم چرا از ترس انگ بنیادگرایی یا این که خواص به حرفم اهمیتی ندهند، قیافه روشنفکری به خودم می گیرم؟

من یک انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که نکند کسی بفهمد من عمل انقلابی ندارم، بیشتر از هر کس حرف انقلابی می زنم؟ من انقلابی ام اما نمی دانم چرا از ترس عدم اعتماد به نفسم، ترسم را پشت فریادهایم پنهان می کنم؟

من انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که نکند یکی از بچه های دیگر حزب الله که اخلاصش بیشتر از من است کاری برای انقلاب انجام دهد و نان فخرفروشی مرا آجر کند؟ دوست دارم به او فحش دهم و از این جبهه بیرون بیندازمش.

من انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که دیرم شود، از چراغ قرمز رد می شوم؟

من انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که بازار کثیف است و ممکن است مرا ببلعد و دغدغه هایم را پایمال کند! نمی روم کار



من انقلابییم اما نمی دانم چرا از ترس این که نکند یکی از بچه های دیگر حزب الله که اخلاصش بیشتر از من است کاری برای انقلاب انجام دهد و نان فخرفروشی مرا آجر کند؟ دوست دارم به او فحش دهم و از این جبهه بیرون بیندازمش.



اقتصادی کنم و دنبال تومان و سنار کار دولتی و کارمندی می‌گردم؟

من انقلابیم اما نمی‌دانم چرا از ترس این‌که آینده این بچه چه می‌شود یا این‌که خرجش را چه باید کرد بچه دار نمی‌شوم و اصلاً با فکر بچه دار شدن در هر سطح و اندازه و هر کس مخالفت می‌کنم؟

من انقلابیم اما نمی‌دانم چرا از ترس این‌که همیشه از چیزی عقب بیفتم، از نماز اول وقتم عقب می‌افتم؟

این‌ها ترس‌هایش است، بماند برای وقت دیگر حرص‌هایش که ترس‌هایش آدم‌های بهتری هستند از لحاظ دل‌پاکی. ولی خب ضعیف هستند از لحاظ دل‌گندگی. دوست داریم مبارزه کنیم و در جنگ باشیم اما خب آینده و فکرهایش همیشه در ذهنمان است. حرفه‌ای‌ترهایش تجربه کرده‌اند این کلک آخری را که خب ما که گنه‌کاریم و اصلاً چه معنی می‌دهد خدا روزی مان را برساند یا فلان جا مثل آدم‌های متوکل عمل کنیم توکل مال پیامبران و معصومان و اولیاءالله است، تو را چه به توکل؟! اصلاً ولش کن! بچسب به آینده‌نگریت. خدا دیگر قرار نیست به فکر تو باشد. باید خودت به فکر خودت باشی. پس بین عزیزم مصلحت این است که سازش کنی، با این نفس عبورکننده از چراغ‌های قرمزت سازش کنی، برای بهانه‌هایت و البته سعی کنی

از سازش و آمریکا و اسلام آمریکایی بدت بیاید. خب باید وقتی هر لحظه داری با آمریکایی‌های دور و برت می‌بندی و سازش می‌کنی و ربوبیت و خدا، نقشش در زندگی تو فقط کارگردانی فیلم آدم خوب‌های خوب است و بالاخره این تویی که باید با عقلت و البته دعایی برای دل خوش کنک و... از پس زندگی‌ات بریایی و برای این انقلاب تنها سربازی باشی برای سازش با همه آمریکایی‌ها، برای همه آمریکاها! کار که باریک شود تو می‌مانی و ترس‌هایت؛ ترس‌های بی‌خدایی و این آغاز کنار آمدن است با شرط‌هایی برای سازش و پذیرش جام‌های زهر در زندگی‌ات؛ جام زهر دکتری، جام زهر شغل، جام زهر تجرد و جام‌های زهر ردیف شده برای همه انقلابیون آینده‌ترس، انقلابیونی که آن قدر برای آرمان‌ها و آینده فکر کرده‌اند و برنامه ریخته‌اند که شاید دیگر به همین خاطر بیشتر از بی‌آرمان‌ها از آینده می‌ترسند چون یاد گرفته‌اند که با آینده‌شان زندگی کنند یا هرچه... اما ترسش را باید یک جور کشت این یخ انقلابی‌گری را باید آب کرد، باید انقلابی شد، خود را خالص و خلاص کرد، آن‌جا که دیدی خدا خوشش نمی‌آید، بی‌خیال ترس‌های صد من به‌غاز شد، ترس‌های اصیل را جایگزین کرد، خدا را وسط میدان دید و آن‌گاه یخ‌ها را کنار زد و شاهد تولد من انقلابی خود بود؛ من انقلابی‌ام، امانمی‌دانم چرا حالا از من انقلابی‌ام می‌ترسم!

جام زهر دکتری،
جام زهر شغل،
جام زهر تجرد و
جام‌های زهر ردیف
شده برای همه
انقلابیون آینده
ترس، انقلابیونی که
آن قدر برای آرمان‌ها
و آینده فکر کرده‌اند
و برنامه ریخته‌اند
که شاید دیگر به
همین خاطر بیشتر از
بی‌آرمان‌ها از آینده
می‌ترسند چون
یاد گرفته‌اند که با
آینده‌شان زندگی
کنند...



درباره جهاد در عرصه علم و اندیشه

مغزهایی که ارزش گلوله را دارد..

گاهی فکر می‌کنیم اشک‌های پاک‌ی که در حسرت روزهای خوش رزمندگان در جبهه‌های جهاد از چشم‌هایمان روان می‌شود یعنی این‌که در باغ شهادت را بسته‌اند. موضوع آنقدرها مبهم نیست که در نیابیم انقلاب استمرار دارد. گاهی جبهه که تغییر می‌کند هم کار دشوارتر می‌شود، هم جهاد ارزشمندتر.. برای شهادت گاهی باید مغزها را به کار بیندازیم!

گفتگو با حجت الاسلام محمد رضا کتابی؛
عضو هیئت علمی فرهنگستان علوم اسلامی قم
حامد بخشی

• چند سالی که از آغاز شکوهمند انقلاب اسلامی ایران در جهان معاصر می‌گذرد تحولات زیادی در ادبیات و فرهنگ کشور ایجاد شده، یکی از مسائلی که سال‌ها است بر سر زبان‌ها افتاده، بحث جهاد علمی، تولید علم و... است، حال با توجه به ضرورت بحث باید دید منظور از جهاد علمی چیست؟

به تعبیر مقام معظم رهبری، در فرهنگ اسلامی معنای جهاد در عرصه‌ای تلاش برای درهم شکستن مانع و معارضه‌ها است. تلاش در برابر یک دشمن است و با توجه به نبرد دائمی دو جبهه حق و باطل طبق فلسفه تاریخ الهی راهبرد حرکت در اسلام و جبهه حق راهبرد جهادی است. لذا در نظام واژگان اسلام و انقلاب اسلامی ما با واژه‌های جهاد با نفس، جهاد اخلاقی، جهاد اجتماعی، مدیریتی، عدالت سیاسی، نظامی، فکری، علمی، فرهنگی و اقتصادی روبه‌رو هستیم. با یک مجاهدت و تلاش افزون همراه با خط‌پذیری و سرانجام شهادت روبه‌رو هستیم. به تعبیر حضرت امام (ره): شکستن فرهنگ غرب بدون شهادت میسر نیست. به تعبیر حضرت آقا کشور ما در این برهه تاریخ نیازمند جهاد علمی است. از جمله موانع موجود در راه شکوفایی که باید با جوشش درونی آن موانع را برطرف کند. هم‌چنین ایشان می‌فرمایند: کشور نیازمند جهاد علمی در همه زمینه‌ها و رشته‌ها است. باید با دقت و وسواس و دلواپسی این مسئله را دنبال کنند و می‌فرمایند جهاد علمی جز مبنای پنجم اصول‌گرایی است. چرا این قدر تأکید می‌شود بر جهاد علمی؟ زیرا دست‌یابی به

اهداف و آرمان انقلاب و بقا و استمرار انقلاب بدون نهضت علم و نهضت نرم‌افزاری ممکن نیست. نهضت نرم‌افزاری و تولید علم را ایشان در کنار هم قرار می‌دهند. این همان تولید علم است اما با رویکرد جهادی. رسیدن به اهداف انقلاب بدون جهاد علمی ممکن نیست. حضرت امام (ره) در قبل از انقلاب مراحل سه‌گانه انقلاب را بدین شرح گفتند:

- اسلامی کردن ایران
- اسلامی کردن منطقه
- اسلامی کردن جهان

بعد از این ما به امام زمان (عج) عرض می‌کنیم که زمینه ظهور فراهم شد، تشریف بیاورید. حضرت امام (ره) تصریح می‌کنند ما باید به سمت تمدن حرکت کنیم. در جایی دیگر مقام معظم رهبری می‌فرمایند: خط‌سیری که انقلاب دنبال می‌کند دست‌یابی به یک تمدن الهی است. تمدن نوین اسلامی در راه است. می‌فرمایند برای محقق شدن این امر نیاز به چند چیز داریم: اول، تربیت نیروی انسانی و دوم تولید فکر، تولید اندیشه لازمه دست‌یابی به تمدن اسلامی است. فرایند انقلاب را دره مرحله می‌شمارند:

- مرحله اول: انقلاب اسلامی
- مرحله دوم: تشکیل نظام اسلامی
- مرحله سوم: تشکیل دولت اسلامی
- مرحله چهارم: تشکیل کشور اسلامی
- مرحله پنجم: جهان اسلامی یا همان تمدن اسلامی است. دست‌یابی به این هدف با این علوم موجود ممکن نیست



برای همین حضرت امام(ره) و حضرت آقا مباحثی چون تولید علم و جنبش نرم‌افزاری و الگوی پیشرفت ایرانی اسلامی را مطرح می‌کنند. انقلاب برای تحقق خود نیاز به ادبیات خود و نیاز به معادلات کاربردی جدید دارد، مطابق با مبانی فکری و اعتقادی خودش. اگر زاویه ملی نگاه کنیم نیاز جامعه و کشور خودمان را بررسی کنیم و دنبال راه حل برایش می‌گردیم یا با نگاه جهانی که بحث تغییر موازنه قدرت هست تک‌صدایی آن‌ها در عرصه سیاسی شکسته شده و باید در عرصه فرهنگ و علم شکسته شود و از منظر تاریخی و اعتقادی نگاه کنیم، ادامه حرکت تکاملی جامعه شیعی و اسلامی از این ۳ منظر نیاز به جهاد علمی را واضح می‌بینیم. نتیجه جهاد علمی اقتدار است: «الْعِلْمُ سُلْطَانٌ».

اقتدار سیاسی نظامی اجتماعی با جهاد علمی ممکن است. بحث جهاد علمی با بحث تولید علم و جنبش نرم‌افزاری با هم گره می‌خورند.

• با توجه به تعاریفی که جناب عالی از بحث جهاد علمی داشتید، نقش دانشجویان و دانشگاهیان غیر قابل انکار است، حال این قشر جامعه به چه مؤلفه‌هایی نیاز دارند تا در این جهاد شرکت کنند و امثال شهید باقری‌ها که نخبگان علمی دفاع مقدس بودند تربیت شوند؟ شهید باقری و شاخص‌های ما چه در دانشگاه،

چه خارج از آن نمی‌توانیم بگوییم فقط محصول دانشگاه هستند، مولود تربیت جامعه شیعی اند و در شکل‌گیری شخصیت آن‌ها بسیاری عوامل دخیل است. اگر انقلاب اتفاق نیفتاده بود، این استعدادها شکوفا نشده بود. در شکل‌گیری شخصیت، مباحث مربوط به قبل از این عالم است. عوامل اجتماعی والدین و اساتید، مقطع تاریخی مؤثرند. حضرت آقا می‌فرمایند: خروجی دانشگاه باید چمران‌ها باشند؛ شخصیتی که فاکتورهای مختلف مثل ایمان، عقلانیت ایمانی، روحیه جهادی، عدالت خواهی، ظلم‌ستیزی، خلاقیت و شهادت‌طلبی را با همدیگر در کنار تلاش فراوان و ممتاز بودن و نخبه بودن در مسائل علمی را دارد. شهید باقری تحصیلات دانشگاه را به اتمام نرسانده اما نهضت علمی و نرم‌افزاری را در جنگ راه انداخت و نرم‌افزارهای جنگ را تغییر داد، که قابل ملاحظه است و شاخصه‌ای خوب برای دانشگاهیان است. ایشان در سال‌های اولیه جنگ که شکست‌هایی به خاطر مدیریت پنی صدر داشتیم، می‌گویند باید به خود جرأت داد و استراتژی جنگ را عوض کرد. نیاز دانشگاه امروز، به جرأت و جسارت اندیشیدن است؛ به تعبیر حضرت امام(ره) بیرون آمدن از لاک نگرش انحصاری علمی به شرق و غرب. شهید باقری نماد تدبیر عقلانیت ایمانی است در مقابل عقلانیت سکولار در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی استراتژیک جنگ. امروز دانشگاه نیازش فاصله گرفتن از



دست‌یابی به اهداف، آرمان، بقا و استمرار انقلاب اسلامی بدون نهضت علم و نهضت نرم‌افزاری ممکن نیست. مقام معظم رهبری نهضت نرم‌افزاری و تولید علم را در کنار هم قرار می‌دهند. این همان تولید علم است اما با رویکرد جهادی.



عقلانیت خود بنیاد و سکولار است. ایشان فاکتور ایمان و توکل و حساب کردن بر امدهای الهی و ائمه (ع) را وارد نرم افزارهای جنگی کرد. برخلاف آن چه آموزه های جنگ کلاسیک دارد. ما هم باید در جهاد علمی خودمان این متغیر را وارد کنیم. ایشان عملکرد اینارگرانه و شهادت طلبانه را توصیه می کند و عمل می کند. رویکرد عملیاتی جامعه دانشگاهی ما باید جهادی توأم با تلاش و اینار و شهادت طلبی باشد. چنان که در شهادی علمی، این مسئله را دیدیم با این که متوجه خطرانی که آن ها را تهدید می کرد بودند، ولی پا پس نکشیدند. این یعنی عملکرد جهادی و اینارگرانه. ایشان بردشمن شناسی دقیق و تاکتیک ها و تکنیک ها و فرمانده هانش تکیه داشتند. ما هم باید دشمن شناسی در جهاد خودمان داشته باشیم و هم چنین باید منابع علمی روز را به خوبی بشناسیم. فاکتورهای دیگر لازم، جهاد بانفس، ارتباط با عالمان دینی، درک زمان و تشخیص وظیفه است. نکته بسیار مهم، احساس بالای تعهد و مسئولیت است. ایشان به امام (ره) و انقلاب اعتقاد و باور داشتند.

• دانشگاه که به تعبیر حضرت امام (ره) مبدأ همه تحولات است، به یقین نقش عمده ای در تحولات علمی و فرهنگی جامعه دارد، به نظر جناب عالی دانشگاه به عنوان سنگر اصلی مبارزه به چه مؤلفه هایی نیاز دارد؟

جهاد علمی همان مبارزه است. با توجه به مطالب سؤال اول و مطالبه آقا و امام

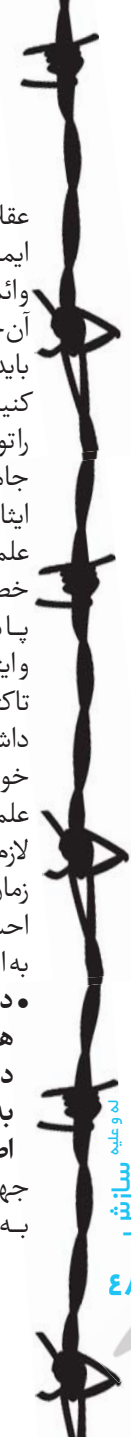
درباره دانشگاه اسلامی، دانشگاه باید تعریف جدیدی از توسعه ارائه دهد که پیشرفت مادی و معنوی همراه می شود. توسعه تعالی تعبیر کند و علوم کاربردی متناسب با آن را ارائه کند و نگاه انقلابی داشته باشد.

مطالبات امام (ره) درباره وظایف دانشگاه تحول و تغییرات صحیح بنیادین کنار گذاشتن نیروی غرب زده تلاش برای نفی وابستگی در تمام ابعاد تهذیب علم و مهار آن به معنویت تولید علم و خودکفایی در علوم تولید و آموزش علم متناسب با نیازمندی های جامعه خودی، تربیت نیروی متخصص و توسعه معنویت، برنامه ریزی برای تعامل با حوزه های علمیه.

مطالبات آقا: انقلاب اسلامی جهت گیری دانشگاه را دگرگون کرد و خودباوری، اتکا پایبندی ها، اسلامی جهاد علمی و آزادی از اسارت و تبعیت را از فاکتورهای اصلی آن قرارداد.

امروز رسالت دانشگاهیان حفظ آن جهت گیری و تلاش برای شکوفایی استعداد علمی و فکری نسل جوان است. به مؤلفه هایی مثل خلاقیت، کاوشگری، اتکا به خود و جسارت علمی اشاره می کنند و ایجاد مدیریت تحقیقات سازمان یافته و کارآمد، توجه به وظایف اساتید و دانشجویان، ارتباط دانشگاه با نظام و حضور در بدنه نظام اصلاح سیستم. آموزش دانشگاه خارج شدن از مدرک گرایی، نشاط در آموزش، پژوهش محوری، ایجاد محیط سالم و دینی، این ها مؤلفه هایی است

شهادت باقری و
 شاخص های ما
 چه در دانشگاه
 چه خارج از آن
 نمی توانیم بگوییم
 فقط محصول
 دانشگاه اند،
 مولود تربیت
 جامعه شیعی اند
 و در شکل گیری
 شخصیت آن ها
 بسیاری عوامل
 دخیل است. اگر
 انقلاب اتفاق
 نیفتاده بود، این
 استعدادها شکوفا
 نشده بود.



که دانشگاه باید در خود داشته باشد.

• دانشجویان طبعاً رسالتی سنگین در این برهه زمانی به عهده دارند چرا که هم باید پاسدار خون شهدا باشند و هم به وظیفه انقلابی خود عمل کنند، وظیفه دانشجویان انقلابی را در چه زمینه‌هایی برجسته می‌دانید؟

حضرت آقا در ایام فتنه بیاناتی داشتند که از خطبه ۱۷۳ نهج البلاغه استفاده کردند: «الْأَوْ لَیَجْمَلُ هَذَا الْعَلَمُ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرِ وَ الصَّبْرِ»، کسی که با اسلام، ولی خدا، انقلاب و آرمان‌هایش همراهی می‌کند باید اهل صبر و بصیرت باشد. به نظر می‌رسد امروز دانشجوی نسبت به چند حوزه دین، انقلاب، غرب و دشمن باید بصیرت داشته باشد.

نکته بعدی؛ دانشجوی انقلابی باید در عرصه جنگ نرم برای فتح خاکریزهای علمی و فرهنگی آمادگی داشته باشد. هر انقلاب سه مرحله سیاسی، فرهنگی-علمی، اقتصادی تکنولوژیکی دارد.

ما در مرحله دوم هستیم، باید خاکریزهای علمی و فرهنگی را فتح کنیم. دانشجویان باید بدانند الان در کدام خاکریز باشد. صبر خود را اضافه کند و بداند وظیفه‌اش چیست و روحیه جهادی داشته باشد. دانشجویان باید چند بحث را هم‌زمان مدنظر داشته باشند.

حضور در فضای علمی،
روحیه جهادی،



دانشجوی انقلابی

باید در عرصه

جنگ نرم برای فتح

خاکریزهای علمی

و فرهنگی آمادگی

داشته باشد. هر

انقلاب سه مرحله

سیاسی، فرهنگی -

علمی، اقتصادی

تکنولوژیکی دارد.

ما در مرحله دوم

هستیم. باید

خاکریزهای علمی و

فرهنگی را فتح کنیم.

داشتن معنویت و توکل،

عقلانیت ایمانی،

عملکرد ایثارگرانه.

این عوامل باید ترکیب شوند تا جواب بدهند. تعبیر حضرت آقا: یک، غفلت نکردن، تنبلی نکردن، خست نوزیدن. وحشت نکردن از ورود در این راه پرورش استعداد جسمی و فکری. شکستن جذمیت‌ها، خصوصاً در حوزه سیاسی اجتماعی که شکل آن در نزد برخی چون وحی منزل است و نمی‌توان در آن اندک تشکیکی کرد، باید شکسته شود. رصد کردن فرمایشات آقا و شناخت و انس با قله‌های علمی مانند شهید احمدی روشن و شهید باقری‌ها.

• برای حسن ختام سؤالی در ذهن دارم که به یقین با بسیاری از دانشجویان و دغدغه‌داران مشترک است. آیا دانشجویان امروزه شیوه انقلابی‌گری دانشجویان دیروز می‌توانند در راستای تحقق فرمایشات ولی امرشان ایفای وظیفه کنند؟

باتشخیص وظیفه‌وسنگر، امروز باید انجام دهند. سنگر دیروز، سیاسی و نظامی بود. آن‌ها درس را رها کردند و جهاد علمی را در فضای دفاع مقدس نشان دادند. امروز باید با همان روحیه و توکل در تغییر علوم و نرم افزار عقلا نیت سکولار بکوشند. طبق معادلات جنگ کلاسیک عبور از آروند ممکن نبود، بعد از عبور، تیرتور نامه‌ها ایشان این بود: ایرانی‌ها با عبور از آروند تمام معادلات حاکم بر مسائل نظامی را شکستند.

صمیمانه بایک هم‌کیش تاجیکی در راهیان نور

از دوشنبه تا شلمه

زبان مقاومت زبان دل است.. از دل که
برمی‌آید بر دل هم می‌نشیند.. هیچ
ترجمه‌ای نمی‌خواهد.. نمادهایش هم با
دل سخن می‌گوید! گاهی سرودی حماسی
که می‌شنوی با زبانی که الف‌بایش با
الف‌بایت فرق می‌کند، معنی را از پس کلمات
درمی‌یابی.. مو به تنت سیخ می‌شود.. اشک
از چشمانت جاری.. مقاومت الف‌بایی
همه شمول دارد..

گفتگو با محمد الله حلیم اف؛

دانشجوی دکتری فقه مدرسه جامعه المصطفی (ص)

محمد گودرزی

• اولین بار چه زمانی به اردوهای راهیان نور رفتید؟
پارسال برای اولین بار به مناطق جنگی آمدم. الان هم بار دوم است که می‌آیم.
• چه شد که به مناطق راهیان نور آمدید؟ پیشنهاد کسی بود؟

من اول هیچ انگیزه‌ای برای رفتن به مناطق جنگی نداشتم. برادران رفته بودند و بعد آمدند از آن مناطق تعریف کردند و گفتند با گفتن نمی‌شود تعریف کرد و خودت باید بروی و ببینی و همین باعث شد من انگیزه پیدا کنم و با خانواده و فرزندان به مناطق جنگی آمدم.
• یعنی همان بار اول با خانواده رفتید؟
بله، با خانواده آمدم.

• شما از فضای آن جا چیزی می‌دانستید؟ فضای خاک‌آلود و سختی‌هایی که آن جا هست؟ ممکن بود خانواده اذیت شوند. شما با این آگاهی رفتید؟
بله به من گفتند که یک اذیت‌هایی هست اما برای من خیلی مهم نبود.

• - دنبال چه چیزی بودید؟

من سختی‌هایی که جانبازان و شهدا متحمل شدند را با تمام وجودم حس کردم. واقعا این‌ها برای خدا و اسلام و پیامبر خیلی زحمت کشیدند. برای قرآن. واقعا جای بسیار خوبی بود که مادرک کردیم اسلام چه قدر باید برای ما مهم باشد و پیامبر بزرگوار اسلام چه قدر زحمت کشیدند و شهدای بسیاری را از زمان پیامبر (ص) برای اسلام تقدیم کردند. در واقع مانمونه آن رادر جمهوری اسلامی و در این مناطق جنگی با تمام وجود خودمان احساس کردیم.

• این حس زحمات کشیده شده برای اسلام را قبلا هم تجربه کرده بودید؟

نه. من این حس را که چقدر برای اسلام زحمت کشیده شده است را از زمانی که به مناطق جنگی آمدم تجربه کردم. من شهدا را خیلی نمی‌شناختم. البته چیزهایی شنیده بودم. اما وقتی به این جا آمدم واقعا درک کردم.
• یعنی مطلع‌آشنایی‌تان با شهدا، راهیان نور بود؟

بله همین راهیان نور بود.
• بین این مناطقی که رفتید با کجا بیشتر ارتباط برقرار کردید؟ معنویت کجا بیشتر شما را گرفت و شما را تحت تأثیر قرار داد؟

همین منطقه فتح‌المبین که الان در آن جمع شدیم و الان داشتند در مورد این جاصحبت می‌کردند خیلی خوب است.
• یعنی این جا را بیشتر از شلمچه و هویزه و طلائیة و... دوست داشتید؟

بله، بله. اینجا واقعا احساس خوبی داشت.
• آمدن به راهیان نور در زندگی، بینش و فضای ذهنی‌تان تغییری به وجود نیاورد؟

تغییرات زیادی در زندگی ما به وجود آورد و ما آماده هستیم تلاش کنیم از این فرصتی که در جمهوری اسلامی ایران هستیم خوب استفاده کنیم و از این فرصت باقی مانده تجربه به دست آوریم و این نعمتی که خداوند به ما ارزانی کرده را قدر بدانیم و فردا هم نزد شهدا سربلند باشیم.

• حاج آقا شما از «نعمت» صحبت می‌کنید و می‌گویید این فرصت، نعمتی است که جمهوری اسلامی در اختیار ما قرار

داده است. شاید الان دانشجویان یا هم سن و سالان من متوجه نشوند که یعنی چه و منظورتان از این که می گوئید «نعمت»، چیست؟ ما از اول در جمهوری اسلامی بزرگ شدیم و زندگی کردیم و راهیان هم رفتیم یا نرفتیم اما بالاخره یک چیزهایی شنیدیم. این که شما می گوئید باید از این نعمت استفاده کرد یعنی چه؟ کمی شفاف ترمی فرمایید؟

ما وقتی به مناطق جنگی آمدیم و این جان فشانی ها و ایثارگری ها و از خودگذشتگی ها را در این جا دیدیم، این احساس برای ما به وجود آمد که حضور در جمهوری اسلامی و استفاده کردن از علوم اسلامی و علوم اهل بیت (ع) نعمت است. این نعمتی است که خداوند عطا فرموده و زمینه استفاده از این نعمت را البته خداوند توسط جمهوری اسلامی برای ما فراهم کرد، آماده کرد که از آن استفاده کنیم و ما باید این را قدر بدانیم.

• **خب این با راهیان نور چه ارتباطی دارد؟ این که شما فرمودید در مورد حوزه «جامعه المصطفی» درست است اما این چه ارتباطی با راهیان دارد؟ شما با خانواده تان می توانستید خیلی جاهای دیگر به مسافرت بروید. در ایران این همه نعمات دیگر وجود دارد. می توانستید بروید زیارت.**

در واقع زمینه این ها را شهدا برای ما فراهم کرده اند. یعنی واقعا شهدا به گردن ما حق دارند. اگر این شهدا نبودند خدا می داند، شاید ما این جا نبودیم. این مسائل خیلی با شهدای جمهوری اسلامی و جان فشانی هایشان ارتباط دارد.

• **این که فرمودید تغییرات بسیاری در زندگی تان به وجود آورده، چه بوده؟ چه اتفاقی در زندگی تان عوض شده به وجود آورده و چه اتفاقی در زندگی تان عوض شده است؟ از پارسال تا حالا که آمدید چه چیزی در زندگی تان عوض شده است؟**

من احساس می کنم که دیگر تلاش می کنم در زندگی هیچ گناهی نکنم. حتی گناه کوچک. و اخلاقم را نسبت به خانواده و فرزندانم خوب کنم.

• **یعنی شما این چیزها را از فضای راهیان نور درک کردید؟ بله، بله.**

• **یعنی از کجا؟ از روی چه چیزی؟ چه چیزی در فضای راهیان دیدید که به این نتیجه رسیدید که این کارها را انجام دهید؟ آن جا که همه اش جنگ و توپ و آتش است. چه ارتباطی با اخلاق و خانواده دارد؟**

بعضی از خاطرات شهدا نسبت به فرزندان و خانمشان را توضیح می دادند. مثلا شهدا به فرزندان خود می گفتند بعد از شهادت ما کاری نکنید که شهدا راضی نباشند.

• **شما از پارسال تا حالا که از راهیان برگشته اید، کتابی از این فضاها مطالعه کردید؟**

کتاب خاصی نخواندم. پارسال یک کتابی خریدم که اسمش الان در خاطر من نیست و یک قسمت هایی از آن را مطالعه کردم اما هنوز تمامش نکردم. یک کتابی بود که عکس یک خانمی روی جلدش بود.

• **آهان، کتاب «دا»، مطلب یا نکته دیگری ندارید که ما در خدمت شما باشیم؟**

برای کسانی که می خواهند ایثار و شهادت و جانبازی را احساس کنند توصیه من این است که حتما، حتما به این مناطق جنگی سر بزنند. چون بار اول که من به این جا آمدم تصمیم گرفتم که همیشه هر فرصتی که پیش آمد این فرصت را غنیمت دانسته و به مناطق جنگی بیایم و از فضای معنوی این مناطق استفاده کامل را ببرم. قبل از این که من به این جا بیایم، وقتی برای ثبت نام اعلام کردند، من تصمیم گرفتم که اگر خدا قسمت کند ان شاء الله به مناطق جنگی بروم و از ثانیه ها و فرصت ها و زمان هایم ان شاء الله استفاده خواهیم کرد.



کنجکاوای در ابعاد انقلابی شخصیت امام روح الله

روح الله؛

پاپ مسلمان

یا رهبری انقلابی..

گاهی یک کلمه را با یک نقطه می توان قلب کرد! گاهی یک متن را اگر از وسط بخوانی چیز دیگری می فهمی تا از اول.. گاهی یک آدم را با تکرار بخشی از حرف هایش و کمتر گفتن از بخش دیگر می توان شخصیتی غیر از آن چه در واقع بوده یا هست جلوه داد. گاهی چنین اقدامی برای تحریف است؛ گاهی برای تطهیر، گاهی برای دلسوزی، طوری که برای آن آدم طرفدار جمع کنی یا از دشمنانش بکاهی! حرف آخر اما این باشد: امام روح الله تصویری کامل است.. هیچ نیازی به اصلاح این تصویر وجود ندارد..



گفتگو با محمد صادق شهبازی؛

کارشناس ارشد جامعه شناسی انقلاب و دبیر اسبق جنبش عدالتخواه

محمد امین نصیری پور

● به نظر می‌رسد یک بخش قابل توجهی از صحبت‌های امام سانسور شده است. یعنی بیان نمی‌شود و زمانی که بیان می‌شود، خود مردم حتی کسانی که دهه شصت را درک کرده‌اند تعجب می‌کنند. می‌گویند چرا امام این‌گونه صحبت می‌کند و این پیام امام بوده است؟ و با یک حالت تعجبی به مسئله نگاه می‌کنند و به نظر می‌رسد یک سری از افراد با شنیدن بعضی از صحبت‌های انقلابی امام مخصوصاً پیام قطعنامه حتی عصبانی می‌شوند و نمی‌توانند با آن کنار بیایند. شما این ماجرا را چه طور ارزیابی می‌کنید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. طبیعی است در یک انقلاب با آمدن نسل‌های جدید، بحث‌های تجدید نظرطلبی مطرح می‌شود و با مطرح شدن مسائل دست‌چندم و دعوای غیراولویت‌دار مسائل اصلی و آرمان‌های آن انقلاب احتیاج به بازخوانی دارد.

طبیعی است با گذر از ابتدای هر انقلاب و حرکت مردمی و شروع شدن تجدید نظرطلبی‌ها و شروع شدن ریزش‌ها و مطرح شدن دعوای بی‌اولویت، مسائل و آرمان‌های اصلی آن حرکت دچار شرایطی گردد که دوباره احتیاج به بازخوانی و تکرار آن‌ها پیدا شود. در مورد مسئله

امام خمینی (ره) چند اتفاق با همدیگر همراه شدند. تجدید نظرطلبی یک عده بعد از فوت امام و این توهم که دوره آرمان‌گرایی دیگر به پایان رسیده است و نظام باید در یک شرایط جدید جهانی و شرایطی که بعد از جنگ دارد از حرف‌های انقلابی و اصولی و اصلی خودش عقب‌نشینی کند. در کنار ریزش یک سری از جریان‌هایی که با محتواهای اصلی انقلاب پیوند جدی نخورده بودند و از آن‌ها درک درستی نداشتند یا نتوانسته بودند مسائل را به صورت جدی به عمل خودشان گره بزنند، این مسئله از یک طرف و پیدا شدن نسل‌های جدیدی که در شرایط تهاجم فرهنگی و جنگ نرم دشمن اطلاع و ارتباط کافی با روزهای ابتدایی انقلاب نداشتند از طرف دیگر، همه و همه شرایطی را رقم زد که توجه به گفتمان امام کنار برود. رهبر معظم انقلاب تعبیری داشتند که فرمودند ما امام را برای زینت جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم و ما امام (ره) را تعیین‌کننده شاخص‌های اصلی تداوم راه انقلاب می‌دانیم. برخلاف این تعبیر یک عده تلاش کردند امام (ره) را تبدیل به یک کلیشه بکنند و او را تبدیل به چهره‌ای کنند که عکسش را بر سردر ادارات و اسکناس‌ها و بر بیلبرودهای تبلیغاتی چاپ گردد اما گفتمان و مسیر

و روند رهبری امام(ره) و اصولی که امام(ره) مطرح کرده را می‌شود کنار گذاشت. بخش عمده‌ای از اتفاقی که در دو دهه و نیم بعد از امام(ره) افتاد، چنین فضایی بود. اما این‌گونه هم نبود که تفکر امام کاملاً به حاشیه برود.

پیدا شدن تلاش رهبر معظم انقلاب و محدود حلقه‌های دانشجویی و فرهنگی و بازماندگان دوره ابتدایی انقلاب و همین‌طور فضای عمومی ناراضی‌تری نسبت به عنصر نامطلوب کنار گذاشتن بخشی از آرمان‌ها باعث شد که فضای آرمان‌خواهی به‌طور کامل از بین نرود. اتفاقات و فتنه‌هایی که در دو دهه گذشته پیش آمد باعث شد که باز هم نیاز به امام احساس شود و از آن سو نقشه‌های دشمن برعکس این موارد باعث شد که دوباره یک جریان و حرکت و مطالبه برای یافتن مبانی اصلی اندیشه امام(ره) ایجاد شود.

• پس الان شما این سانسور را قبول می‌کنید. مثلاً تلویزیون بعضی مواقع خاص می‌آید و مثلاً یک صحبت‌هایی از امام(ره) مطرح می‌کند. از امام گفتمان‌سازی نمی‌کند. پی‌گیری نمی‌کند. بحث نبرد حق و باطل و فقر و غنا را در جامعه اشاعه نمی‌دهد و اصلاً در جامعه این بحث‌ها جایگاهی ندارد.

-این مسائل در رسانه‌ها و در فضای بسیاری از مسئولین مورد بی‌توجهی هست اما این‌طور نیست که بگوییم یک خط و فاصله جدی با آن آرمان‌ها ایجاد شده و مسیر کلی عوض شده است.

• به خط‌کاری ندارم. فضای رسانه‌ای را چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟

آن توجهی که باید به امام(ره) به‌عنوان مسیر همیشگی جمهوری اسلامی و افق‌های کلانی که جمهوری اسلامی باید به سمت آن برود، نشده است. در حال حاضر در رسانه‌ها به دلایل منافع و دعوای بی‌اولویت جناحی و به دلیل عدم پای‌بندی بسیار از صاحبان همین تریبون‌ها به گفتمان امام(ره) و ترس از بیداری مردم و جریان‌های حزب‌اللهی به تبع آشنا شدن آن‌ها با گفتمان امام و رهبری، باعث شده یک نوع سانسور نسبت به این مسئله صورت بگیرد و این مسئله قابل‌پذیرش است.

• این اتفاق که مثلاً یک تصویر بسیار لطیف و خاص از امام(ره) ارائه شود، در واقع از کجا حادث شده و چرا باید یک تناقضی بین امامی که ارائه می‌شود با امامی که سعی می‌شود در ذهن نسل سوم و چهارم ساخته شود، وجود داشته باشد؟ جریان‌های مختلفی در این تصویرسازی مؤثرند؛ هم یک سری از جریان‌های سنتی و



در حال حاضر در

رسانه‌ها به دلایل

منافع و دعوای

بی‌اولویت جناحی

و به دلیل عدم

پای‌بندی بسیار

از صاحبان همین

تریبون‌ها به گفتمان

امام(ره) و ترس

از بیداری مردم و

جریان‌های حزب‌اللهی

به تبع آشنا شدن

آن‌ها با گفتمان امام

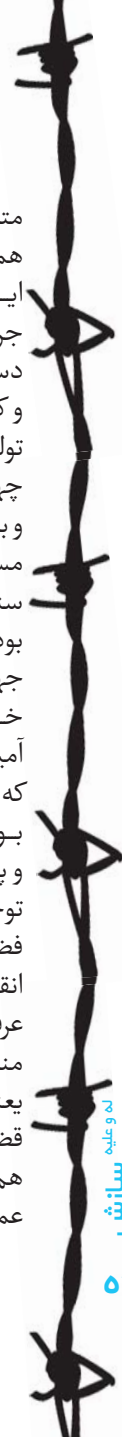
و رهبری، باعث

شده یک سانسوری

نسبت به این مسئله

صورت بگیرد..





متحجر حوزوی که با حرکت و روند امام (ره) همراه نبودند تلاش کردند بعد از امام به این قضیه دامن بزنند و هم یک سری از جریان‌های تجدیدنظرطلب روی این قضیه دست گذاشتند و سعی کردند از امام (ره) و کل اندیشه امام (ره) یک چهره منهای تولی و تبری و چهره‌ای منهای آرمان‌گرایی و چهره‌ای منهای نقش‌آفرینی‌های مهم ملی و بین‌المللی ترسیم کنند. این مسئله یک مسئله جدی است. یک ضلع متحجرین و سنتی‌ها بودند، یک ضلع تجدیدنظرطلب‌ها بودند و یک ضلع برنامه‌هایی بود که استکبار جهانی در کشور ما شکل داد و تلاش شد بر خلاف عرفان انقلاب اسلامی که یک عرفان آمیخته با مبارزه بود به تبع فضای خاصی که در دولت‌های بعد از امام (ره) شکل گرفته بود و فضای توطئه‌های اقتصادی و سیاسی و پرداختن به مسائل اقتصادی منهای توجه به بحث معنویت شکل گرفت، در این فضا تلاش کردند آلترناتیو (بدیل) آن عرفان انقلابی ابتدای انقلاب را ارائه کنند و یک عرفان منهای وجوه اجتماعی و سیاسی و منهای عمل به تکالیف اصلی شکل دهند. یعنی می‌شود گفت هم روشن‌فکران در این قضیه مقصر هستند و هم استکبار جهانی و هم متحجرها و هم مسئولینی که عمل زده و عمل‌گرا و پراگماتیسمی (عمل‌گرا) عمل کردند



مهم‌ترین آسیب این قضیه‌نگاهی کاریکاتوری به

اصول انقلابی‌گری و آرمان‌گرایی است.

نگاهی که بابتوجهی به برخی ازساحت‌های دین تلاش می‌کند به

نقش‌آفرینی‌دردیگر ساحت‌هاغلبه‌بدهد.

نگاهی که احساس مسئولیت درآن جدی

نیست واحساس نمی‌کند که دریک

جنگ تاریخی قراردارد که توانسته حتی

یک بخش عمده‌ای از دنیا را تغییردهد و

باعث شده که یک فضای انطباق و نگاه

کاریکاتوری به دین و پرهیز از کارهای اجتماعی

وسایسی و پرداختن به یک سری فضاهای

فردگرایانه رخ دهد..

و به دنبال این بودند که کسی به عملکرد آن‌ها کاری نداشته باشد و آن‌ها را سنجش نکند. این جمله و عبارت تاریخی آقای هاشمی که می‌گفتند من به اندازه همه سیاسی هستم یا آن فضایی که مقام معظم رهبری را به اعتراض به سیاست‌زدایی از حوزه‌های علمیه و اداشت، نتیجه همین نگاه بود که در ضلع چهارم در حال وقوع بود. از این طرف یک اتفاق دیگر هم افتاد. با پایان یافتن دهه اول انقلاب موج تجدیدنظرطلبی‌هایی مطرح شد و بخش زیادی از گروه‌های انقلابی هم به این سمت آمدند که قرائتی عرفانی محض‌گرا از انقلاب و اسلام و شخص امام (ره) شکل بگیرد. شاید بشود به این پدیده به عنوان ضلع اصلی این قضیه نگاه کرد.

• با این فضایی که شما ترسیم کردید، حذف ابعاد شخصیتی حضرت امام (ره) چه آسیبی به جوان‌هایی که به دنبال تربیت انقلابی هستند و دنبال این که زندگی مکتبی و جهادی داشته باشند، وارد کرده و می‌کند؟ اهمیت تهدید این موضوع را بیان کنید.

مهم‌ترین آسیب این قضیه‌نگاهی کاریکاتوری به اصول انقلابی‌گری و آرمان‌گرایی است. نگاهی که بابتوجهی به برخی ازساحت‌های دین تلاش می‌کند به نقش‌آفرینی در دیگر ساحت‌ها غلبه بدهد. نگاهی که احساس



مسئولیت در آن جدی نیست و احساس نمی‌کند که در یک جنگ تاریخی قرار دارد که توانسته حتی بخش عمده‌ای از دنیا را تغییر دهد و باعث شده که یک فضای انطباق و نگاه کاریکاتوری به دین و پرهیز از کارهای اجتماعی و سیاسی و پرداختن به یک سری فضاهاى فردگرایانه رخ دهد. همین‌طور در ضلع تفریط خودش رفت و یک معدود افرادی از کل مسئولیت‌های انقلابی صرف این‌که پیگیری یک سری مسائل سطح پایین سیاسی را بر عهده دارند، اصلاً سراغ مبانی معرفتی و عرفان انقلابی امام (ره) نرفتند. در حالی‌که ایشان قائل بود عرفان و معنویت با عقلانیت و محاسبه‌گری از یک طرف و با آرمان‌خواهی و انقلابی‌گری از طرف دیگر باید همراه باشد. مهم‌ترین اتفاقی که افتاده این است که این توازن به هم خورده و نسل سوم و چهارم انقلاب، به جز یک لحظه‌های حساس، در موارد دیگر نتوانسته به صورت جدی مانند همان نقش‌آفرینی که نسل اول انقلاب در زمان فرایند شکل‌گیری و تثبیت نهضت و دفاع از انقلاب در دوره دفاع مقدس انجام داد، را سامان دهد. مهم‌ترین نیروهای کنش‌گر سیاسی و اجتماعی و انقلابی دهه اول انقلاب نسل‌های جوان بودند که آن زمان نسل دوم انقلاب و یک بخشی از نسل اول انقلاب را تشکیل می‌دادند. جالب است مابه‌ازای این اتفاق در نسل ما تولید نمی‌شود و همین اتفاق که نسل سوم و چهارم تا در یک شرایط بحرانی مانند دوران فتنه قرار نگیرند، چنین عملکردی ندارند و این یکی از آسیب‌های همین فرایند است.

● این صحبت شما کمی بر خلاف صحبت آقا نبود که فرمودند این نسل و جوان‌های الان انقلابی‌تر از جوان‌های دهه اول نباشند کمتر نیستند؟ چگونه با

آن قابل جمع است؟

دو تا مسئله هست؛ یک مسئله ظرفیت نسل سوم و چهارم انقلاب است و آمادگی‌هایی که در این نسل وجود دارد و توانسته در لحظه‌های حساس تاریخی و در شروع کردن یک سری حرکت‌ها خودش را نشان دهد و مقام معظم رهبری هم همیشه به این ظرفیت بالا تأکید می‌کردند و هم چنان به جوانان بر اساس این ظرفیت تأکید به نقش‌آفرینی و پیدا کردن جای خودشان در خیمه فرماندهی انقلاب می‌کنند؛ در این دست موارد این سر جای خودش هست. اما مسئله واقعی این است که این پتانسیل‌ها چه قدر تا به امروز به فعلیت رسیده. ظرفیت‌های انقلابی خیلی بالا است. یک تجربه جدی این قضیه در دوران فتنه روی داد. گرچه در دوره فتنه به خاطر این‌که این ظرفیت‌ها در دوران عادی بالفعل نیست و به خاطر این‌که این ظرفیت‌ها در شرایط عادی احساس تکلیف نمی‌کند و کامل با شرایط مطابق نیست، هزینه‌ای که به نظام وارد شد طولانی و یک هزینه هشت ماهه بود. یا همین الان انگیزه هست اما در جنگ فعلی نظام که بحث اقتصادی مقاومتی از یک طرف است و همین‌طور فضای جنگ نرم جدید دشمن که به تعبیر رهبر معظم انقلاب تغییر محاسبات مردم و مسئولین است از طرف دیگر، ما هنوز نقش‌آفرینی‌های قابل‌تأملی که بتوانیم در حد اتفاقاتی که در اول انقلاب افتاده از آن‌ها یاد کنیم نمی‌بینیم. رختی که در فضای سیاسی کشور و دانشگاه‌های ما هست و فضای فردگرایی که وجود دارد خودش یک زنگ خطر برای عدم تحقق آن‌چه که باید به صورت کامل شکل بگیرد، وجود دارد.

دردنامه‌ای درباره جام زهر

تمامش کنید این شام شوکران را..

محمد گودرزی

بیا کوتاه نیاییم از کنجکاوای در معنای
این واژه، در تبار این کلیدواژه که
هر بار می شنوی آن را گویی کینه‌ای
مقدس درد دل تو بیدار می شود
و مردانگی ات را فرامی خواند؛
می خواهیم از جام زهر با شما سخن
بگویم! جام زهر درست یعنی
همان جاکه در صفین، مالک تا
دو قدمی خیمه تزویر پیش رفت،
مکر بلید عمر و عاص در تصویر
قرآن‌های بر نیزه درآمده نمایان شد،
فرومایگانی در جبهه قرآن ناطق
فرب خوردند، یا شاید بهانه خوبی
برای نایستادن یافتند و کار به تنگ
کردن عرصه برای علی رسید! مالک
باید بازگردد... از دو قدمی خیمه
تزویر! این یعنی جام زهر..



اجازه می‌خواهم حرف‌هایم را با یک نگرانی بزرگ آغاز کنم. نگرانی از امتداد یک خط تاریخی سیاه.. داستان از همان سرآغاز چشمه گرفت و همچنان ادامه دارد. نگرانی البته همزاد انسان است. نگرانی تو خالی.. نگرانی متعالی.. ما حالا داریم از یک نگرانی متعالی سخن می‌گوییم. نگرانی از یک رسم سیاه تاریخی.. نگرانی از جام طلایی فام زهر! ایستادگی دشوار است. برای ایستادن بر اصولی که برای دیگرانی که تو را دشمن می‌شمارند خطرناک است، باید آماده باشی تا دشنام بشنوی؛ تا جان و آبرویت را حراج بزنند. برای ایستادن بر سر آرمان‌ها باید هزینه بدهی.. راستش را بخواهی درستش این است که بگویم باید هزینه بشوی.. ایستادگی دشوار است. هیچ تضمینی ندارد این راه پرخطر که تو یقین داشته باشی که یارانت، نزدیکانت، دوستان جانی و عزیزتر از جانت استوار بمانند بر پایمردی در ایستادن بر قامت آرمان‌خواهی.. ایستادگی باز هم از این دشوارتر می‌شود. آن جا که یارانت نه تنها بازمی‌مانند از پایمردی که از شدت فرومایگی بنامی‌کنند بر اصرار و اصرار که این راه ناصلاح است نه و اماندن ما! پایمردی در این راه حماقت است. ماندن بر قامت دفاع، ایستادن بر زانوان آرمان‌خواهی، این‌ها نادرست است، نه عقلانیتِ مصالحه برای فروش ارش‌ها!

تو می‌مانی و غربت! تو می‌مانی و گام‌هایی که حالا دیگر این دشمن نیست که در مسیر آن خار و خاشاک می‌ریزد، این دشمن نیست که برای نگاه داشتن قدم‌های استوار تو دام پهن می‌کند. اینک این یاران و همراهان تو هستند که می‌خواهند تو را به هر قیمتی از ادامه دادن منصرف کنند. آری تو می‌مانی و غربت!

تو اما می‌ایستی و پایمردی می‌کنی بر آرمان‌ها! گوشت

بد هکار نیست.. هرچقدر آسمان و ریسمان به هم می‌بافند، هرقدر از عقلانیت و منطقشان می‌گویند، هرقدر می‌کوشند تا آگاهی و اراده‌ات را به دام مغالطات خود بباندازند، تو نه کوتاه می‌آیی و نه از اصرار بازمی‌ایستی. نصیحت می‌کنی، می‌کوشی تا وجدانشان را بیدار کنی.. رنگ انقلابی بودنشان، که حالا دیگر نحیف شده است رامی‌خواهی تا با کلمات آتشینت جان بیخشی.. نمی‌شود که نمی‌شود.. کار از این حرف‌ها گذشته.. حرف‌هایت رانمی‌فهمند! کلماتت برایشان غریبه است. بگذار صریح‌تر بگویم؛ حرف‌هایت برایشان مضحک و خنده‌آور است. می‌گویند فلانی نفسش از جای گرم درمی‌آید! شعر می‌گوید! دیوانه است.. با تو کلنجار می‌روند! آویزانت می‌شوند! ادامه اگر خواهی بدهی حیاتشان به خطر می‌افتد.. نانشان آجر می‌شود.. دنیایشان شاید دیگر تمام شود.. جان عزیز است! دشوار است از منافع گذشتن.. باید تو را قانع کنند! باید به راهت بیاورند.. باید سرت را با پنبه مصلحت ببرند!

کار برای دشوارتر می‌شود! زرو زور و تزویر دشمن، یکی، دوتا یا هر سه موردش کارگر افتاده و یارانت عطای انقلابی بودن، عدالت طلب بودن، آرمان‌خواه بودن را به لقایش بخشیده‌اند! قرآن یاران معاویه، طلای فرزند مرجانه و شمشیر حجاج، مردانگی‌شان را ابر کرده و به خاک دنیایشان نشانده است.

تاریخ را اگر غم‌انگیز می‌یابی برای همین است. برای همین خط ممتد.. تاریخ عبارت است از تکرار مداوم این دور باطل! چه بزرگ مردانی، چه بلندقامتن و پولاد زانوئی را به گودی قتلگاه عدالت برده است این رسم کثیف! هرچقدر که می‌گذرد شفاف‌تر می‌شود معنای غربت و مظلومیت..

دورهات می‌کنند. یکی هنوز هم نصیحت می‌کند... یکی تند می‌شود و برسرت فریاد می‌زند... یکی دیگریک دستش را به غلاف شمشیرش گرفته و با دست دیگرش قرآن برایت خط و نشان می‌کشد... یکی برایت قرآن و سنت به استشهاد می‌آورد... همین‌طور حلقه تنگ بی‌شرمی‌هایشان تنگ‌تر می‌شود و جسارت‌های ناشی از ضعف و فقر وجودشان، غم‌انگیزتر...

حالا دیگرنوبت به شام شوکران می‌رسد! انگارزیادی پافشاری کرده‌ای.. دیگرددارد حوصله‌شان سر می‌رود... اوضاع سخت برایشان دشوار شده.. دنیا دیگرخیلی تنگ‌تر از طاقتشان است! شام شوکران‌ت فرا می‌رسد.. شربت شوکران را فراهم می‌آورند.. جامی طلایی‌فام در سینی می‌گذارند، شربت زهر را در جام می‌ریزند و سینی را به دست رقاصه‌ای می‌دهند تا به پیشگاهت آورد. دورهات کرده‌اند! فرصت داری.. هنوز برای نشستن و خم کردن زانوانت فرصت داری.. برای کوتاه آمدن از قامت بلند مقاومت.. رقاصه می‌رقصد! سرود شوکران.. رقص مصالحه برای سربیدن عدالت و آرمان‌ها! سازش! از تو می‌خواهند بسازی با خفت و ننگ ابتربودن! چه دشوار است این ساحت.. این ساعت.. چه غریبانه است این تصویر.. چه کینه‌ای برمی‌انگیزد این داستان زرو زور و تزویر..

ما داغ به دل داریم از این خط ممتد... ما کینه مقدسی را نسل به نسل به ارث برده‌ایم از این همه زدالت.. نسل‌هاییل از فرزندان قابیل.. چگونه می‌شود چشم پوشید از این تاریخ بغض‌آور؟

بگذار تا ناامید کنیم فلسفه تاریخی را که می‌خواهد از این دردنامه برایمان چنین نتیجه‌گیری کند که حالا جام زهر دیگری را که ترتیب داده برای امروز ما، درست همان سرنوشت را دارد که در تاریخ بارها و بارها تکرار شده است. رقاصه‌هایش هربار جام زهری آوردند! بزرگانی را در شام شوکران به جام زهر شهید کردند.. یا خون برایمان تصویر می‌کند یا جام زهر!

حالا اما میراث خون‌ها و میراث خون‌جگرهایی که از تاریخمان به ارث برده‌ایم ما را در یک میدان حساس و در کارزاری دشوارتر از همیشه با جبهه‌ای سخت غنی و پیچیده، سرشار از تزویر و زور و زور قرار داده است. از خون که هر اسی نداریم. یک دست برقبضه شمشیرشان گرفته‌اند و در دست دیگرشان جام طلایی فامی از زهر.. پاسخ روشن است؛ ما در موضع قدر تیم.. هیچ انفعالی را نخواهیم پذیرفت.. این شام شوکران را ما با ایستادن بر زانوان استوار مقاومت به صبح صادق عدالت خواهیم رساند! حرف‌هایم را با همان نگرانی تمام می‌کنم؛ تماشا کنی این شام شوکران را..



رقاصه می‌رقصد!
سرود شوکران..
رقص مصالحه برای
سربیدن عدالت
و آرمان‌ها! سازش!
از تو می‌خواهند
بسازی با خفت و
ننگ ابتربودن!
چه دشوار است
این ساحت..
این ساعت.. چه
غریبانه است این
تصویر.. چه کینه‌ای
برمی‌انگیزد این
داستان زرو زور و
تزویر..




قریانت شوم

الساعه که در ایوان منزل با همشیره همایونی به شکستن لپه نان مشغولیم، خبر رسید که شاهزاده موثق الدوله حاکم قم را که به جرم رشا و ارتشا معزول کرده بودم به توصیه عمه خود ابقا فرموده و سخن هزل بر زبان رانده‌اید. فرستادم او را تحت الحفظ به تهران بیاورند تا اعلیٰ حضرت بدانند که اداره امور مملکت به توصیه عمه و خاله نمی‌شود.

زیاده جسارت است،

تقی





خدایا، تو را شکر می‌کنم که غم را
آفریدی و نندگان محصل خود را به
آتش آن گداختی و مرا از این نعمت
بزرگ توانگر کردی.

خدایا، در غم و درد شخصی
می‌سوختم، تو آن جنان در دردها و
غم‌های زجر دیدگان و محرومان و
دلشداگان غرقم کردی که دردها و
غم‌های شخصی را فراموش کردم. تو
مرا با زجر و شکنجه همه محرومین
و مظلومین تاریخ آشنا کردی، تو از
این راه علی را به من شناساندی، تو
مرا با حسین آشنا کردی، تو دردها
و غم‌های زینب را بر دلم گذاشتی،
تو مرا با تاریخ در آمیختی... و من خود
را در تاریخ فراموش کردم، با ازیلت
و ابدیت یکی شدم، و از این نعمت
بزرگ تو را شکر می‌کنم.